الحمد للہ والمنۃ

کہ کتاب مستطاب ہادی سالکین و تبصرہ مسترشدین از تصنیفات جامع سلوک حقیقت واقف رموز طریقت حضرت قاضی ثناء اللہ صاحب پانی پتی مجددی نقشبندی رحمۃ اللہ علیہ الموسوم بہ

ارشاد الطالبین

نیز یک مکتوب [?] صدر المحققین حضرت شیخ المشایخ شیخ شرف الدین یحییٰ منیری رحمۃ اللہ علیہ مشتمل بر عقائد ضروری و فوائد لابدی

از اہتمام احقر انام محمد عبد الاحد عفی عنہ

در مطبع مجتبائی واقع دہلی ۱۸۹۹ء طبع گردید

ماہ فروری ۱۸۹۹ سنہ عیسوی

اَللّٰهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ

الحمد للہ کہ کتاب مستطاب ہادی سالکین و تبصرہ مسترشدین از تصنیفات
جامع سلوک حقیقت واقف رموز طریقت حضرت قاضی ثناء اللہ صاحب
پانی پتی مجددی نقشبندی رحمۃ اللہ علیہ المسوم بہ

ارشاد الطالبین

مع یک مکتوب صدر المحققین حضرت شیخ المشائخ شیخ شرف الدین یحییٰ منیری
رحمۃ اللہ علیہ مشتمل بر عقائد ضروری و فوائد ابدی از اہتمام احقر انام
محمد عبد الاحد عفی عنہ الصمد بار دوم

بماہ جون سنہ ۱۸۹۹ء

در مطبع مجتبائی واقع دہلی مطبوع شد

عمل بر ظاهر کرده همان اعتقاد نموده عقائد حقه که از قرآن وحدیث واجماع امت ثابت است
آن را از دست بدهند وبعضی بر علوم ظاهری اکتفا نموده از طلب طریقت تقاعد میکنند وبعضی
از اینها در آداب اولیا وادای حقوق شان تقصیر میکنند وبعضی از اینها اولیا را پرستش میکنند
ونذرهای شان قبول میکنند ومثل بیت الله طواف قبور شان مینمایند لهذا خواستم که کتابی
موجز نویسم که مردم حقیقت ولایت دریابند واز افراط وتفریط وتعصب تحاشی نمایند ودرین باب کتابی
بزبان عربی نوشته بودم مسمی به ارشاد الطالبین چون بعضی یاران گفتند که چیزی بزبان
فارسی باید نوشت تا فارسی خوانان ازان نفع گیرند لهذا این رساله بزبان فارسی نوشته شد واین
رساله بر پنج مقام تقسیم نموده شد مقام اول در اثبات ولایت وانچه بدان متعلق است
مقام دوم در آداب که ناقصان ومریدان را می باید مقام سوم در آداب مرشدان مقام
چهارم در آداب ترقی وحصول ولایت مقام پنجم در رسیدن ورسانیدن بمراتب قرب الهی

مقام اول در اثبات ولایت وانچه بدان متعلق است

فصل در اثبات ولایت بدان اسعدک الله تعالی که چنانچه در انسان کمالات ظاهری هستند
آن اعتقادات صحیحه موافق قرآن وحدیث واجماع اهل سنت وجماعت واعمال صالحه ادای فرائض
وواجبات وسنن ومستحبات وترک محرمات ومکروهات ومشتبهات وبدعات اند همچنان در انسان
نیز کمالات باطنی می باشند در صحیح بخاری ومسلم از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت کرده که
آدمی ناشناخته نزد رسول کریم صلی الله علیه وسلم آمده پرسید که اسلام چیست فرمود کلمهٔ شهادت
ونماز وزکوة وروزه ماه رمضان وحج بشرط قدرت گفت که راست گفتی پس تعجب کردیم که سوال
میکند وتصدیق مینماید پس از ایمان پرسید فرمود آنکه ایمان آری بخدا وفرشتگان وکتابها و
رسولان وروز قیامت وآنکه خیر وشر همه بتقدیر الهی است گفت راست گفتی پس تر پرسید که احسان
چیست فرمود آنکه عبادت کنی خدا را چنانکه گویا او را می بینی واگر تو او را نمی بینی بدانی که او ترا می بیند
پس از قیامت پرسید فرمود که از تو زیاده نمی دانم پس تر علامات قیامت پرسید وازان نشان داد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ مَالِکِ یَوْمِ الدِّیْنِ اِیَّاکَ نَعْبُدُ وَاِیَّاکَ نَسْتَعِیْنُ ۝ اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ صِرَاطَ الَّذِیْنَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ غَیْرِ الْمَغْضُوْبِ عَلَیْهِمْ وَلَا الضَّآلِّیْنَ آمِیْن ۝ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّعَلٰی آلِ مُحَمَّدٍ کَمَا صَلَّیْتَ عَلٰی اِبْرَاهِیْمَ وَعَلٰی آلِ اِبْرَاهِیْمَ اِنَّکَ حَمِیْدٌ مَّجِیْدٌ ۔ اَللّٰهُمَّ بَارِکْ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّعَلٰی آلِ مُحَمَّدٍ کَمَا بَارَکْتَ عَلٰی اِبْرَاهِیْمَ وَعَلٰی آلِ اِبْرَاهِیْمَ اِنَّکَ حَمِیْدٌ مَّجِیْدٌ ۔ وَسَلَامٌ عَلٰی اِلْیَاسِیْنَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ مَا سَئَلَکَ نَبِیُّ الرَّحْمَةِ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَاَعُوْذُ بِکَ مِمَّا اسْتَعَاذَ بِکَ نَبِیُّکَ النَّبِیُّ الْاُمِّیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ ۔ اَللّٰهُمَّ اشْرَحْ لِیْ صَدْرِیْ وَیَسِّرْ لِیْ اَمْرِیْ وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِیْ یَفْقَهُوْا قَوْلِیْ اَنْتَ حَسْبِیْ وَنِعْمَ الْوَکِیْلُ نِعْمَ الْمَوْلٰی وَنِعْمَ النَّصِیْرُ ۝

بعد حمد و صلوٰة فقیر حقیر محمد ثناء الله پانی پتی موطناً عثمانی نسباً حنفی مذهباً نقشبندی مجددی مشرباً میگوید چون آرای مردم متفاوت دیده ام بعضے از انها منکر ولایت اند و بعضے میگویند که اولیا بودند لیکن درین زمانهٔ فاسد کسے نیست و بعضے در اولیا عصمت و علم غیب خیال میکنند و میدانند که اولیا هر چه میخواهند همان میشود و هر انچه نخواهند معدوم گردد و از قبور اولیا باین خیال مرادات خود طلب میکنند ۔ و چون در اولیاء الله و مقربان درگاه که زنده اند این صفت نمی یابند از ولایت آنها منکر میشوند و از فیوض آنها محروم می مانند و بعضے آنها بر دست سفیهان و جاهلان که در اسلام و کفر هم فرق نمیکنند بیعت میکنند و بعضے از انها بسبب کلمات سکریه شان و کلماتیکه معنے ظاهری آن قرار نیست مر اولیاء الله را انکار میکنند و تکفیر مینمایند و بعضے از انها کلمات سکریه را

جوید بعبادات نافله تا آنکه من او را دوست میدارم و چون او را دوست میدارم بینائی و شنوائی
قدرت او من میشوم. دلیل چهارم آنکه جماعتی بی نهایت که اتفاق ایشان را بر کذب عقل محال میداند
ان جماعت نقشبندی ست که هر فرد ایشان بسبب تقوی و علم التقسیمی ست که تهمت کذب بر ایشان روا نباشد
مال علم و قلم زبان حر میدهند که ما را بسبب صحبت مشائخ که سلسله صحبت شان برسول کریم صلی الله
علیه وسلم میرسد در باطن حالتی پیدا آمده سوائی عقائد و فقه که قبل از صحبت شان بدان متحلی بودند و از اینجا
حاصل شد محبت با خدا و دوستان خدا و اعمال صالح و توفیقات حسنات و رسوخ در اعتقادات حقه
نده شده و این حالت که البته کمال ست موجب کمالات ست. دلیل پنجم خرق عادات ست این دلیل
ضعیف ست لیکن اینکه بانضمام تقوی از سحر ممتاز میشود بر کمال دلالت دارد. والله تعالی اعلم.

فصل دوم در تحقیق ولایت که آن چیست بدان ارشدک الله تعالی که حق تعالی را با بندگان قربیست
لقوله تعالی نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیْدِ. ما قریب تریم بسوی بنده از رگ گردن وَهُوَ مَعَکُمْ اَیْنَمَا کُنْتُمْ
حق تعالی با شماست هر جا که باشید مرآن دلالت دارد و قربی ست باخواص بشر و ملائکه قوله تعالی
وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ. یعنی سجده کن و نزدیکی جو باخدا و قوله علیه السلام لا یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل
حتی احببته یعنی بنده من نزدیک میشود بسوی من بسبب نوافل تا آنکه دوست میدارم او را این
دلالت میکند. این قرب ثانی معبر ست بولایت و اول مراتب این قرب نفس ایمان حاصل میشود قال الله
تعالی وَاللهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِیْنَ یعنی الله دوست مسلمان ست لیکن معتمد اهان آن ست که بولایت خاصه معبر ست و
همان مرتبه [illegible] ست که در حدیث قدسی آمده لا یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احببته و آن را
مقامات و مدارج بسیار ست چنانچه ذات حق سبحانه تعالی بیچون و بیچگونه است لیس کمثله شیء فی الذات ولا
فی الصفات ولا فی [illegible] الا عتبارات یعنی نیست مانند او تعالی چیزی نه در ذات و نه در صفات و نه در
چیزی از اعتبارات پس این هر دو قرب هم که نسبت در میان خالق و خلق ست بیچون ست بمشابه
قرب زمانی و مکانی و دیگر انواع قرب نیست نه در ذات و نه در عرضیات و کذا این قرب بعقل
و حس مدرک نمی شود و اگر مدرک می شود مدرک می شود بعلمی موهوب مناسب علم حضوری و ثابت ست

پیشتر فرمود که جبرئیل بود برای آموختن دین شما آمده بود و ازین حدیث معلوم میشود که سوای
عقائد و اعمال کمالی دیگر ست مسمی به احسان که آن را ولایت نام شد صوفی را چون محبت الهی مستولی
شود که در اصطلاح فنائی قلب گفته شود دل او بمشاهدهٔ محبوب حقیقی مستغرق و مستهلک میباشد
و بغیر او متوجه نمی شود درین حالت خدا را نمی بیند که رویت او در دنیا عادةً محال ست لیکن صوفی
را درین وقت حالتی ست که گویا خدا را می بیند و پیش ازین حالت صوفی به تکلف خود را بدین حال
میدارد و رسول کریم ازان حالت خبر داد که مدامی که خدا ترا می بیند دلیل دیگر آنکه رسول فرمود صلی الله
علیه وسلم که در بدن انسان پاره گوشت ست که اگر او صالح شود تمام بدن صالح شود و اگر فاسد
شود تمام بدن فاسد شود و آن دل ست و شک نیست که صلاح دل که سبب صلاح بدن باشد
آن را صوفیه فنای قلب میگویند چون در محبت الهی فانی شود و نفس در همسائگی او متاثر شود از
امارگی باز آید و حب فی الله و بغض فی الله کسب کند لاجرم تمام بدن مطیع فرمانبردار شرع شود اگر کسی
گوید صلاح قلب از ایمان و اعمال ست لا غیر گفته شود که در حدیث صلاح قلب را سبب صلاح بدن
فرموده و صلاح بدن عبارت ست از اعمال صالح پس صلاح قلب اگر مجرد ایمان را گفته شود مجرد
ایمان غالبا بدون صلاح بدن هم می باشد و اگر مجموعه ایمان و اعمال را صلاح قلب گفته شود پس آن را
سبب صلاح بدن گفتن درست نباشد دلیل سوم آنکه اجماع منعقد ست بر افضلیت صحابه بر غیر ایشان
و در علم و عمل غیر صحابه با صحابه شارکت دارند و باین همه رسول کریم فرمود که اگر دیگری مثل جبل احد زر در
راه خدا خرج کند برابر نیم صاع جو که صحابه در راه خدا خرج کرده باشند نمی تواند شد پس این نیست مگر از سبب
کمال باطنی که بسبب صحبت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم باطن ایشان از باطن پیغمبر خدا مستنیر شده اگر اولیای
امت این دولت یافتند از صحبت پیران یافتند و بوساطت از باطن پیغمبر مستنیر (روشن) شدند و تفاوت میان این صحبت
و آن صحبت ظاهر ست پس معلوم شد که سوای کمالات ظاهری کمالی ست باطنی که آن تفاوت درجات بسیار دارد
چنانچه حدیث قدسی هم بر آن دلالت میکند که حق تعالی می فرماید هر که بمن یک وجب نزدیکی جوید من یک گز به
نزدیکی جویم و هر که بمن یک گز نزدیکی جوید من بیک باع که سه نیم گز باشد نزدیکی جویم و فرماید که بنده همیشه بمن

را از این علم ست از این احادیث و آیات معلوم شد که چه یکی فی مثل باشد و ماوی نبود بحواب و بدن
ن ممکن ست و بنظر کشف در می آید چون این هر دو مقدمه دانستی پس بدانکه آن نسبت بیچون که آنرا بو لا
سیر میکند گاهی در نظر کشفی بصورت قرب جسمانی متمثل میشود و بهر قدر که در آن قرب ترقی حاصل
بشود بنظر کشفی می بیند که گویا سیر میکنم بسوی ذات او تعالی یا بسوی صفتی از صفات او بنا بر همین صورت
تعالی آن نسبت را بقرب او تعالی و آن ترقی را السیر الی الله و سیر فی الله و سیر من الله و بالله گفته میشود
الله تعالی اعلم مسئله صوفیه را بعد فنا رجوع نیست هر که رجوع کرده است پیش از فنا کرده فقیر
برین مسئله استدلال میکند بقول تعالی وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللّٰهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ
یعنی حق تعالی ایمان شما ضایع نمیکند او سبحانه بمردم مهربان ست و رسول فرموده صلی الله علیه وسلم
حق تعالی باز نمی ستاند از بندگان لیکن علم را قبض خواهد کرد بقبض علما ازین معلوم میشود که حق تعالی
... حقیقی و علم باطنی را هم قبض نخواهد کرد مسئله کمال تقوی حاصل نمیشود الا بولایت تا رذائل نفس از
حسد و حقد و کبر و ریا و سمعه وغیره بکلی زائل نمی شود و کمال تقوی حاصل نمی شود و این منوط به فنای
نفس ست و تا که محبوبیت حق بر غیر او تعالی غالب نشود بلکه محبت غیر او تعالی در دل او اصلا گنجایش
داشته باشد کمال ایمان و کمال تقوی دست نمیدهد و این مربوط است به فنا قلب که آن را رسول کریم
صلاح قلب تعبیر فرموده فی الصحیحین عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم
حتی اکون احب الیه من والده و ولده والناس اجمعین متفق علیه یعنی ایمان کامل نمیشود تا که رسول الله صلی الله
علیه وسلم او را محبوب تر نباشد از پدر و پسر و تمام مردم قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ثلث من کن فیه وجد بهن حلاوة الایمان من کان الله و رسوله احب الیه مما سواهما و من
احب عبدا لا یحبه الا لله و من یکره ان یعود فی الکفر بعد ان انقذه الله منه کما یکره ان یلقی فی النار متفق علیه
یعنی سه کس حلاوت ایمان می یابند کسیکه خدا و رسول نزد او از همه شان محبوب تر باشند و کسیکه
دوست بدارد کسی را مگر برای خدا و کسیکه رجوع بکفر مکروه تر باشد نزد او از دخول در دوزخ یعنی
مردم ایمان می آرند و عبادت میکنند بترسی دوزخ و او کفر را از دوزخ مکروه تر دانند یعنی عبادت

بیان رجوع بعد فنا

این هر دو قرب با قطعیه که ایمان بدان واجب ست چنانچه دیدن حق سبحانه و تعالی بے جهت و
بی مقابله رائی و مری از نصوص قطعیه ثابت ست. به عقل سوال ولایت عبارت ست از نسبتی بی کیفی
که مده ه راست با خدا آنرا بلفظ قرب تسمیه کردن چراست. جواب این مقدمه موقوف ست بر تمهید
دو مقدمه مقدمهٔ اول آنکه کشف و رؤیا هر دو عبارت اند از آنکه صورت مثال در آئینهٔ خیال مرتسم
میشود خواه در خواب خواه در بیداری پس هر قدر آئینهٔ خیال مصفا باشد کشف و رؤیا صالح و صادق
بود لهذا خواب پیغمبران وحی قطعی ست که آنها معصوم اند از خطا و خیالات شان مصفا تر و باطن شان
پاکیزه تر ست. و رؤیا اولیاء غالباً صادق چرا که آنها بدولت صحبت پیغمبران بواسطه یا بلا واسطه و باتباع
شریعت صفای خیالات و انجلای باطن حاصل کرده اند. مولوی روم میفرماید بیت آن خیالاتی که
دام اولیاست * عکس مه رویان بستان خداست * یعنی چون در بواطن شان که آئینهٔ فرعی ست یعنی آن صفا
نیست بسبب متابعت انبیا حاصل شده است گاهی ظلمت اصلی ظاهر میشود و آئینهٔ خیال مکدر میگردد
پس در کشف و رؤیا خطا واقع میشود و این تکدر گاهی بارتکاب محرم یا مشتبه یا تجاوز از حد اعتدال
یا بانعکاس و اختلاط عوام میشود و رؤیای عوام غالباً کاذب میباشد برای ظلمت باطن شان. مقدمهٔ
دوم آنکه در عالم مثال از واجب تا ممکن هر چیز مثال ست اگرچه ذات و صفات الهی را مثال نیست
مثل چیزی را گویند که هیچو آن شئ باشد و متصف باشد بصفات او و این در ذات و صفات الهی محال
ست بخلاف مثال که آفتاب را مثال پادشاه میگویند حق تعالی مثال نور خود فرموده مَثَلُ نُوْرِهٖ
كَمِشْكٰوةٍ فِيْهَا مِصْبَاحٌ یعنی نور الهی در دل مؤمن مانند نور چراغ در چراغدان ست تا آخر اوصاف و در
حدیث خدای تعالی را مثال فرموده سید بنی دارا و جعل فیها مادبة الحدیث و لهذا حق تعالی
را در خواب دیدن جائز ست چنانچه در حدیث آمده و یوسف علیه السلام سالهای قحط را بصورت
گاوهای لاغر و سالهای ارزانی را در صورت گاوهای فربه و بصورت خوشه های گندم دیده و در صحیح بخاری
آمده که پیغمبر خدا فرمود که بخواب دیدم که مردم بر من می آیند و بر هر یک از آنها پیرهن ست بعضی را تا
پستان و بعضی را فروتر از آن و عمر بر من گذشت و پیرهن خود بر زمین کشید مردم تاویل آن پرسیدند فرمود

بیان کشف و رؤیا

ن حضرت صلی الله علیه وسلم پس نماز او که بعد شهادت او خوانده و عملهایی که بعد او کرده ها خواهند رسید
برآمده درمیان این هر دو صحابه تفاوت زیاده است از آن که در زمین و آسمان باشد روایت کرد
این حدیث را ابوداود و نسائی و سر همان ست که گفته شد که هر نقطه فوقانی از قرب بحضرت اصل ست نقاط
تحتانی را و نقاط تحتانی بمنزله ظل وی اند پس در هر وقت که نقطه فوقانی حاصل شد از جمیع نقاط تحتانی
بهتر ست که ظل در مقابله اصل چه رو دارد مسئله هر ولی که اقرب باشد بسوی خدا تعالی ثواب
عبادت او زائد باشد از عبادت دیگر اولیا که در مرتبه پایین تر اند از آن آزین راز عائشه رضی الله تعالی
عنها روایت میکنند که در شبی که ستارگان ظاهر و گنجان بنظر می آمدند رسول کریم صلی الله علیه وسلم نزد
من بودند گفتم یا رسول الله آیا باشد کسیکه حسنات او مثل این ستارگان باشد فرمود آری عمر ست گفتم
که حسنات ابی بکر چسان باشند فرمود که تمام حسنات عمر مثل یک حسنه باشد از حسنات ابی بکر آری بلحاظ قیدیکه
با وجود مشارکت خلیفتین در جمیع متعلقات بسبب رفعت منزلت این قسم تفاوت آمد پس در مرتبه شیخین
که بمرتبه صفات رسیده باشد و دیگری در دائره ظلال باشد چه قدر تفاوت باید فهمید

اقسام خوارق

فصل در خوارق عادات خرق عادت بر چند قسم ست یکی از انجمله کشف ست و کشف بر دو گونه است
یکی کشف کونی که احوال موجودات که از نظر غائب باشند بر وی ظاهر شود و احوال موجودات زمان ماضی
یا مستقبل بر وی هویدا گردد بیهقی از ابن عمر روایت کرده که عمر بن خطاب رضی الله عنه لشکری را جهاد فرستاد
و امیر ساخت مردی را بر آنها که ساریه نام داشت روزی عمر خطبه میخواند در عین خطبه آواز کرد که ای ساریه جانب
کوه هوشیار باش در کوه کفار کمین کرده بودند حضرت عمر را بنظر در آمدند و از مراحل کثیره ساریه را اطلاع
ساخت دوم کشف الهی و آن عبارت ست از یافتن احوال خود و احوال دیگر سالکان در سلوک طریقه و
دریافتن مرتبه قرب هر یکی بحضرت الله العالی و علوم که بذات و صفات حق تعالی متعلق شود از این قبیل ست اگر در
عالم مثال بنظر کشفی بیند دیگر از آن جمله الهام ست که حق تعالی در قلب صوفی علمی القا فرماید و کلام [illegible]
قبیل ست فرق درمیان الهام و وسوسه آنست که از الهام قلب صوفی اطمینان میگیرد [illegible] و وسوسه
قلب سلیم انکار میکند رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم استفت قلبک و ان افتاک المفتون [illegible]

خدا کنند محض بنا بر محبت او نه بترس دوزخ و نه بطمع بهشت رابعه بصریه در روئی آب گرفت و در د
آتش مردم گفتند کجا میروی گفت میروم تا آتش دوزخ فرو نشانم و بهشت را بسوزانم تا مردم
دوزخ و طمع بهشت عبادت خدا نکنند و رسول فرمود صلی الله علیه وسلم اکرموا اصحابی یعنی گرامی
اصحاب مرا حق تعالی میفرماید اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰکُمْ یعنی بزرگ تر شما کسی ست که متقی
باشد و اجماع امت ست که صحابه کرام اکرام خلق و اتقی اند و این از آن ست که بشرف صحبت ر
صلی الله علیه وسلم از همه اسبق در مقام ولایت آمدند قال الله تعالی وَالسّٰبِقُوْنَ الْاَوَّلُوْنَ
مِنَ الْمُهٰجِرِیْنَ وَالْاَنْصَارِ یعنی سبقت کنندگانند در ایمان پیش کنندگان در هجرت قا
الله تعالی وَالسّٰبِقُوْنَ السّٰبِقُوْنَ اُولٰٓئِکَ الْمُقَرَّبُوْنَ یعنی پیش کنندگان در ایمان پیشی کنندگا
سوی خدا آنها جمله مقربان اند مسئله عبادت اولیا را ثواب از دیگران زائد باشد رسول خدا فر
صلی الله علیه وسلم اگر یکی از شما مثل کوه احد زر در راه خدا خرچ کند برابر یک سیر یا نیم سیر جو
صحابه ما نباشد این حدیث در صحیحین از ابی سعید خدری روایت کرده و سر این سخن آن ست که
تمام ظل ست مر دائره ظلال را چنانچه بیان کرده خواهد شد انشاء الله تعالی و چون صوفی در سیر
ترقی به دائره ظلال رسید و دران فانی و مستهلک شد قربی که دائره ظلال را با جناب الهی بود آن ق
این صوفی را حاصل شد و تمام عالم بجای ظل این صوفی شد و صفات جهانیان و عبادات شا
گویا ظل صفات و عبادات این صوفی شدند پس هر قدر که تفاوت در ظل و اصل باشد آن قدر تف
در عبادات ولی و غیر ولی خواهد بود و صوفی در ترقی ست و انما و ش اسکون بوتا هو معدوم پس د
وقت حاصل میشود صوفی را از مراتب مرتبه که بهتر باشد از جمیع مراتب سابقه مولوی روم میفر
بیت میر زاهد هر شبی یک روزه راه * سیر عارف هر دمی تا تخت شاه * و حجت درین مسئله حدیث
عبید بن خالد ست که نبی صلی الله علیه وسلم برادر ساخت دو کس را از صحابه یکی از آنها در راه خدا کشته
پس دوم از آنها بعد هفته یا مانند آن مرد پس مردم بر جنازه او نماز خواندند رسول صلی الله علیه وسلم فرم
در تجهیز این مرده چه دعا کردید گفتیم دعا کردیم برای او که حق تعالی او را بخشد و با یار او ملحق سازد فرمو

قول رابعه

و این مسئله مجمع علیه است در میان سلف و خلف چراکه قول رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
محض قطعی ست و احتمال کذب و نسیان در روایت ثقات ضعیف ست و در کشف اولیا خطا بسیار
واقع میشود و وقتیکه در میان دو کشف اختلاف واقع میشود پس هرکدام که شرع موید او باشد اولی
مقبول و اگر شرع ازان ساکت باشد پس صاحب هر دو کشف اگر یک شخص ست پس کشف اخیر او اولی
و مقبول ست چراکه صوفی دائما در ترقی ست پس صاحب کشف در زمان اخیر اقرب ست بسوی حق سبحانه
تعالی و اکمل ست باسما اگر صاحب کشف دو کس باشند پس کشف صاحب صحو اولی ست از کشف صاحب
سکر چراکه کلام سکران بسیار احتمال غلط دارد و اگر هر دو در صحو و سکر یکسان باشند پس کسی که کشف او
گاهی مخالف شرع نشده باشد از کشف آن کس بهتر ست که نادراً کشف او مخالف شرع افتاده باشد و کسی را
که نادراً مخالف شرع افتاده باشد کشف او بهتر ست از کشف کسیکه غالبا مخالف افتاده باشد و اگر در این
هر دو برابر اند پس ترجیح کشف کسی راست که مرتبت او اقرب ست بخدا تعالی این همه وجوه قوت کشف اند
و اگر هر دو کشف در قوت برابر باشند ترجیح بکثرت اصحاب کشف ست اگر یک کشف برده کس منکشف
شود و دیگر کشف بر یک مرد منکشف شده کشف ده کس اولی و مقبول ست لیکن اگر صفا کشف مرد
اقوی باشد کشف اقوی بهتر باشد از کشف جماعت و حکم الهام هم همچو حکم کشف ست علو مرتبه شیخ
مجدد الف ثانی رحمة الله علیه دریافت باید نمود که از سرچشمه صحو سر زده و گاهی مخالف شرع نیفتاده بلکه تیسیر را
شرع موید ست و بعضی چنانست که شرع ازان ساکت ست و مرتبه او در اولیا مثل مرتبه اولی العزم ست در
انبیا چنانچه مذکور کرده شود ان شاء الله تعالی و ایهام امور بر کسیکه در کلام او و نظر اصحاب او مخفی نمی ماند اگر کسی بعد
که ایشان دعوی کمالات نبوت و غیر آن کرده اند و آنکه از بقیه طینت نبی صلی الله علیه وسلم مخلوق شده
و آنکه او مجدد الف ثانی ست جواب داده شود که وجود این امور در فردی از امت نبی صلی الله علیه وآله وسلم از
شرع ثابت ست جائیکه میان کنیم ان شاء الله تعالی پس هر دل متصف باین کمالات ثابت شده کشف و الهام او
مخالف شرع نیست فائده بدان اسعدک الله تعالی که خرق عادت از لوازم ولایت نیست بسی مردان از اولیاء الله اند
و مقربان درگاه و خرق عادات ازایشان ظاهر نشده چنانکه از اکثر اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

از دل خود اگرچه فتوا دهند ترا مفتیان یعنی اگرچه علمای ظاهر فتوا بر حال او دهند پس دل چیزی دهد صوفی را باید که از دل خود فتوا جوید قلب صوفی از حرام بالطبع نفرت میکند اگرچه باعتبار ظاهر علما آنرا مباح گویند ابن بخاری از وابصه در تاریخ بسند حسن روایت کرده فرمود اتقوا من فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله یعنی بترسید از دانش مومن کامل بدرستیکه او می بیند بنور خدا تعالی که در دل اوست اینحدیث را ترمذی از ابی سعید و طبرانی و ابن عدی از ابی امامه روایت کرده دیگر از انجمله تاثیر ست و این بر دو گونه است یکی آنکه تاثیر کند در باطن مرید و او را جذب کند بسوی حق جل و علا دوم تاثیر در عالم کون و فساد که حق تعالی موافق دعای او وارا ده او بظهور آرد حضرت زکریا علیه السلام هرگاه که بر مریم میدیدت رزقی نزد او از غیب یافت آن از همین قبیل ست این همه از اقسام خرق عادات از اصحاب و اولیا امت مرویست مسئله کشف اولیا الهام شان موجب علم ظنی ست و اگر کشف دو کس با هم متفق شود ظن غالب شود و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و دارمی از عبد الله بن زید روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم ناقوس طلب فرمود تا مردم بدان برای نماز جمع شوند بخواب دیدم مردی ناقوس بدست دارد گفتم ای بنده خدا ناقوس میفروشی گفت چه خواهی کرد گفتم برای نماز مردم را خواهم طلبید گفت بهتر ازین بیاموزم بگو الله اکبر اذان بیاموخت چون صبح شد این خواب بحضرت رسول خدا علیه السلام عرض کردم فرمود که این خواب حق ست انشاء الله تعالی برخیز با بلال و او را بیاموز پس من بلال را بیاموختم پس عمر آمد گفت یا رسول الله من هم همچنین دیدم رسول الله فرمود فلله الحمد پس عمل کردن موافق کشف و الهام جائزست اگر مخالف قرآن و حدیث و اجماع و قیاس صحیح نباشد بیهقی از عایشه روایت کرده که چون صحابه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را بعد وفات غسل دادند با هم گفتند که پیغمبر علیه السلام را برهنه کنیم یا در پارچه او غسل دهیم درین باب اختلاف کردند حق تعالی بر آنها خواب انداخت همه شان بیک بار رفتند در خواب آوازی شنیدند که پیغمبر خدا را در پارچه غسل دهند پس همه شان برخاستند پس غسل دادند در پیرهن او و بالای قمیص میمالیدند او را مسئله اگر کشف و الهام مخالف حدیث احاد یا مخالف قیاسی باشند که جامع باشد شرائط قیاس را آنجا حدیث و قیاس را ترجیح باید داد و حکم باید کرد بخطا در کشف

[illegible]

بحث کشف

مریدان را اول بسوی خدا و درون ظاهر شریعت دعوت میکنند یعنی آنها را ذکر تعلیم میکنند و میفرمایند که
اوقات خود بیاد الهی معمور کن تا که ذکر الهی مستولی شود و غیر خدا در دل تو خطور نکند و درین دعوت احتیاج کرامت
نیست خواص دوم آنکه مرید رشید هر ساعت و هر لحظه کرامت شیخ در ذات خود و تغیر احوال خود می بیند که دل مرده
او را زنده کرده بمشاهده و مکاشفه سرافراز ساخته زنده کردن مرده نزد عوام عمده کار است و زنده نمودن
روح و قلب نزد خواص معتبر است پس کرامت در نظر مرید موجود است و برای عوام در کار نیست فائده
علامت ولی آنست که ظاهر کمال استقامت داشته باشد بر شرع شریف که حق تعالی میفرماید اِنْ اَوْلِیَآؤُهٗ
اِلَّا الْمُتَّقُوْنَ یعنی نیستند اولیاء خدا مگر متقیان و باطن او بقسمی باشد که هر گاهی کسی در صحبت او نشیند دل
خود را مائل بیند بخدا تعالی و متوجه بسوی او یابد بغیر او و امام نووی از نبی صلی الله علیه وسلم روایت کرده که پرسیده
شد از رسول خدا صلی الله علیه وسلم علامت اولیاء چیست فرمود آنکه از دیدن آنها خدا یاد آید و ابن ابی حاتم
ایضا این روایت کرده و نیز بغوی از رسول کریم روایت کرده که حق تعالی میفرماید که بدرستیکه اولیاء من از
بندگان آنان هستند که یاد کرده شوند بیاد کردن من و یاد کرده شوم بیاد کردن آنها لیکن این دریافت هم
فی الجمله مناسبت میباید و منکر بودن شخص مانع این دریافت است ۵ هر کرا روی بهبود نبود دیدن
روی نبی سود نبود، این مراتب تاثرات است که در هر ولی میباشد و اگر در باطن او تاثیر قوی باشد بقسمیکه
کشد مرید را بسوی خدا تعالی و او را بمراتب قرب رساند او را اکمل گویند چنانچه در کمال مراتب بسیار اند در تکمیل
هم مراتب بسیار اند بعضی اولیاء در کمال خود تفوق دارند و در تکمیل آنقدر تاثیر ندارند و بعضی بکمال آنقدر ندارند لیکن
بجائیکه خود رسیده اند دیگران را هم بتوان رسانید و الکل من فضل الله تعالی مقام دوم در آداب مریدان
طلب طریقت و سعی کردن برای تحصیل کمالات باطنی واجب است چرا که حق تعالی میفرماید یَآ اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ
حَقَّ تُقٰتِهٖ یعنی ای مسلمانان پرهیز کنید از نا مرضیات خدا بکمال پرهیزگاری یعنی در ظاهر و باطن هیچ خلاف مرضی
خدا تعالی نباشد از عقائد و اخلاق بکمال تقوی امر است و وجوب میباشد و کمال تقوی بدون ولایت صورت نبندد چنانچه
ذکر کرده شد رذائل نفس از حسد و حقد و کبر و ریا و سمعه و حب دنیا و غیر آن که حرمت آن از کتاب و سنت و اجماع
ثابت است تا که زائل نشود کمال تقوی چگونه صورت بندد و این متعلق است بفنای نفس ترک ... التقوی ...

طلب طریقت واجب است

تکمیل

خرق عادات مروی نیست حالانکه این اصحاب از دیگر اولیاء الله افضل اند پس معلوم شد که دلالت
افضلی اولیاء بر بعضی بکثرت خوارق نیست چه فضل عبارت است از کثرت ثواب و خوارق را دخلی
در ثواب نیست مگر عبادت و قرب الهی ولهذا محدثین کرامات اصحاب را در مناقب ذکر کرده اند
کرامات را بابی علیحده آورده اند بعد ذکر معجزات خرق عادات در جوگیان هم میباشد چنین مجدد رحمة الله
علیه فرموده و صاحب عوارف گفته که حق تعالی بعضی مردم را خوارق میدهد و دیگران را خوارق نمیدهد و آنها
افضل باشند از صاحب خوارق و خرق عادات کمترست در مرتبه از ذکر قلب و تجرید و شیخ الاسلام خواجه عبدالله
انصاری گفته که فراست عارفان مطلق ست در یافت استعدادات طالبان و مقامات اولیاء و فراست
اهل ریاضت و گرسنگی مخصوص بدریافت صور احوال اشیا که غائب از نظر او ست هرگاه که اکثر خلائق
مشغول اند و از حق منقطع دلهای شان بیشتر مائل ست بسوی کشف احوال غائبان و این را بسیار عمده میدانند
آنها با کشف اهل عرفان و حقیقت کار ندارند و میگویند که اگر اینها از اهل صدق بودند از احوال غیب خبردار میبودند
چون اینقدر خبر ندارند پس دیگر چه خواهند دریافت چنین منافقان هم در حق سید المرسلین میگفتند این
سفیهان باین خیالات فاسده از برکات دوستان خدا محروم اند و نمیدانند که حق تعالی درباره دوستان
خود غیرت دارد که ایشان را بغیر خود مشغول نمیکند من ندانم فاعلات فاعلات ؛ شعر میگویم
از آب حیات ؛ قافیه اندیشم و دلدار من ؛ گویدم مندیش جز دیدار من ؛ حضرت مجدد رضی الله تعالی
عنه از پیر خود روایت کرده اند که شیخ محی الدین بن عربی جا نوشته است که بعضی اولیا را که از آنها کرامات بسیار
ظاهر شده وقت رحلت آرزو کرده اند که کاشکی از ما اینقدر کرامت ظاهر نمیشد اگر کسی گوید که اگر خوارق
شرط ولایت نباشد چگونه معلوم کرده شود که این ولی الله است حضرت مجدد رضی الله عنه ازین سخن در جواب
فرموده اند که آنکه معلوم کردن ولایت ولی چه ضرورست ولایت نسبتیست با خدا کسی از ان مطلع باشد یا نباشد اکثر
اولیاء الله از ولایت خود اطلاع ندارند تا بدیگران چه رسد بعد مرگ ثمرهٔ آن خواهند دید احتیاج بخوارق مر
انبیا راست که برای دعوت خلق اند ضرورست که برخلق نبوت خود ظاهر کنند و باثبات رسانند اولیا دعوت
میکنند بسوی شریعت پیغمبر خود و معجزه پیغمبر برای دعوت او کافی ست علما و فقها بظاهر شرع دعوت میکنند و اولیا

کمالات باطنی از واجبات آمد پس تلاش پیر کامل مکمل هم از ضروریات گشت که وصول بخدائی توسل
پیر کامل مکمل پس قلیل ست و بسیار باد مولوی روم میفرماید بیت نفس را نکشد بغیر از ظل پیر * دامن
آن نفس کش محکم بگیر * و طریق تلاش پیر کامل مکمل آن ست که از درویشان اکثر ملاقات کرده باشد و بر کسی
از آنها انکار و عیب جوئی نکند لیکن خود بیعت نکند مگر بعد تفحص و تامل بسیار اول ملاحظه استقامت شرع
کند هر که او در شرع مستقیم نه بیند هرگز بوی بیعت نکند اگرچه خرق عادات بسیار ازو ظاهر باشد که احتمال نفع
از جا درست و احتمال ضرر قوی حق تعالی میفرماید لَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا یعنی و فرمانبرداری مکن
گنهگار و کافر را حق تعالی اول منع از طاعت گنهگار کرد بیشتر از اطاعت کافر بسبب بودن بعد ظهور
بطلان او صحبت او مسلمان را آنقدر مضر نخواهد شد که صحبت آثم مضر خواهد شد حق تعالی میفرماید وَلَا تُطِعْ
مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا یعنی فرمانبرداری مکن کسی که دل او غافل ساختیم
از یاد خود و پیروی کرد او خواهش خود را و هست کار او بیرون از اندازه شرع و اتبع هواه عطف تفسیرست تبعیت
هوا دلیل ست بر غفلت قلب و فساد جسد یعنی ارتکاب معاصی دلیل ست بر فساد قلب که رسول خدا فرمود
اذا فسدت فسدت الجسد کله پس کسیکه مستقیم الاحوال باشد و دعوی ولایت کند برای نفس خود نه آنکه نظر
بکمالات پدر و جد خود مرید بگیرد چنانچه رسم پیرزادگان ست پس دعوی او صحیح ست لیکن بر دعوی او بینه و برهان
میباید ظهور خرق عادات که مقرون باتباع شرع و استقامت باشد برهان بر ولایت میتواند شد لیکن اقوی
براهین همان ست که از حدیث ثابت شد که در صحبت او و دیدن او خدا یاد آید و دل از ماسوا سرد شود
لیکن بر عوام الناس و اعتبار دریافتن تاثیر صحبت در اول صحبت متعذر ست پس باید که در مریدان او کسی را
که عالم و عادل و عاقل پندارد سوال کند و احوال تاثیر شیخ پرسد حق تعالی میفرماید فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ
إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ یعنی سوال کنید از اهل علم اگر شما را علم نباشد و رسول خدا صلی الله علیه وسلم إنما شفاء
العی السوال یعنی نیست شفاء جاهل از مرض جهل مگر سوال کردن از علما پس اگر شخصی شهادت دهد بر تاثیر
صحبت او واو عادل باشد بنابر طلب جاه یا مال یا عیران و احتمال دروغ بر وی نباشد و عاقل باشد که متهم بخبط
و حمق هم نباشد او را تصدیق باید کرد و اگر چند کس از چنین اشهادت دهند زیاده تر علیه ظن هم رسیده تا اگر ثبت

و معبر ست بصلاح جسد که ثمرهٔ صلاح قلب ست چنانچه در حدیث مذکور شده و آن را صوفیه فنای
قلب گویند و ولایت عبارت از فنای نفس ست صوفیان گفته اند که راهی که ما در صدد آنیم همگی هفت
گام ست یعنی فنای لطائف خمسه عالم امر قلب و روح و سر و خفی و اخفی و فنای نفس و تصفیه لطیفه قالبیه که عبارت از
صلاح جسد ست تقوی بکثرت نوافل تعلق ندارد و تقوی عبارت ست از اتیان واجبات و پرهیز کردن
از منهیات ادای فرائض و واجبات بدون اخلاص هیچ اعتبار ندارد و قال الله تعالی فاعبدوا الله مخلصا
له الدین و پرهیز از منهیات بدون فنای نفس صورت نمی بندد پس تحصیل کمالات ولایت از فرائض آمده
لیکن چون حصول ولایت امر لیست وهبی مقدور نیست و تکلیف بقدر طاقت ست و لهذا حق تعالی فرموده
فاتقوا الله ما استطعتم یعنی پرهیز کنید از نامرضیات خدا هر قدر که توانید پس حکم کرده میشود بدانکه بذل سعی کوشش
کردن و تبلیغ در تحصیل آن واجب ست دیگر آنکه چنانچه ولایت را مراتب غیر متناهی ست چنانچه سعدی گفته
حسنش غایتی دارد نه سعدی را سخن پایان ※ بمیرد تشنه مستسقی و دریا همچنان باقی ※ همچنین تقوی هم مراتب غیر
متناهی دارد و رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم انی اعلمکم و اتقاکم بالله هر قدر مرد در مراتب قرب
الهی ترقی میکند خوف و خشیت بر وی غالب میشود متقی تر میشود ان اکرمکم عند الله اتقکم و چون تقوی بی نهایت
آمد پس سعی در ترقی مقامات قرب و تحصیل تقوی دائما واجب گشته و طلب زیادت علم باطنی از فرائض آمده قال الله تعالی
وقل رب زدنی علما ـ یعنی بگو ای محمد که الهی علم من زیاده کن و قناعت از مراتب حرام ست بر کامل چنانچه
حرام ست بر ناقص حضرت خواجه باقی بالله رحمة الله علیه میفرمایند رباعی در راه خدا جمله ادب
باید بود ※ تا جان باقی ست در طلب باید بود ※ دریا دریا اگر بکامت ریزند ※ کم باید کرد و خشک لب باید بود ※ مولوی
روم میفرمایند بیت ای برادر بی نهایت درگهی ست ※ هر چه بروی میرسی بروی مایست ※ حضرت خواجه باقی
بالله میفرمایند بیت هر جا که تریم تو بیم ※ دار العطش و تشنه کامیم ※ حضرت موسی علیه السلام فرمود لا ابرح
حتی ابلغ مجمع البحرین او امضی حقبا یعنی همیشه باشیم در سفر تا که برسیم جاییکه دریای شور و شیرین جمع میشوند که آن مکان
حضرت خضر بتعلیم الهی معلوم شده بود و چون موسی علیه السلام با خضر ملاقی شده گفت هل اتبعک علی ان
تعلمن مما علمت رشدا گفت که آیا متابعت کنم ترا برای آنکه بیاموزی مرا آنچه خدا ترا علم داده است مسئله چون طلب

آواز بلند بکنید بر آواز او و سخن بلند مگوئید بحضرت وی مانند سخن بلند کردن شما در میان خود تا نرسید
از آنکه احوال ضایع شما از بی ادبی نا چیز شود و شما را خبر نباشد و چون شیخ نائب پیغمبرست پس همان آداب
بجناب او مرعی دارد چنانچه محبت پیغمبر فرض ست برای همین که پیغمبر موصل ست بخدا و محبت او موجب ست
محبت خدا را و معیت او موجب ست محبت خدا تعالی را همچنین محبت پیر فرض ست که او به نیابت پیغمبر
موصل ست بخدا تعالی و محبت او **مسئله** بعضے صوفیان میگویند که مرید را ضرورست که پیر خود را بر دیگر
مشائخ تفضیل دهد بعضے گفته اند که این عقیده باطل ست بالبداهة و خوف کردن علی الله علیهم فقیر میگوید تفضیل بر دو
نوع ست یکی اختیاری و درین صورت معنے تفضیل آنست که پیر خود را در حق خود از دیگران انفع داند این صحیح ست
دوم غیر اختیاری و آن از ثمرات سکر و فرط محبت ست پس چون محبت کامل شد فضائل غیر محبوب در
نظر محب نیست و فضائل محبوب کمتر دیده میشود او معذورست بسبب سکر و سوای این دو تاویل این محبت
... نباید که منافی وصول فیض ست دلیل آن قصه حضرت موسی
حضرت ... علیه السلام که موسی ... از خضر ... کرد و خضر ... عهد گرفت برآنکه آنچه عمل کنم بر آن
اعتراض نکنی ... قال انک لن تستطیع معی صبرا وکیف تصبر علی ما لم تحط به خبرا حتی احدث لک منه ذکرا
یعنی اول خضر علیه السلام گفت که تو طاقت صبر نخواهی داشت و چگونه صبر کنی بر آنچه از حکمت آن علم نداری
گفت موسی ستجدنی ان شاء الله صابرا خواهی یافت پس خضر علیه السلام گفت پس سوال مکنی از کرده من تا که اظهار
کنم برای تو حال آن پس اعتراض موسی علیه السلام سبب جدائی شد قال هذا فراق بینی وبینک موسی علیه السلام اعتراض
بر خضر علیه السلام بنا بر ظاهر شرع کرد از حکمت آن اطلاع نداشت خضر گفت اینست جدائی میان من و
میان تو **فائده** کلام درآن ست که شیخ صاحب استقامت و متقی ست اگر در عمر چیزی از وی ظاهر شود که مخالف
شرع باشد درآن صورت بر شیخ اعتراض نکند بلکه تاویل کند اگر تواند بر عذر محمول کند و اگر قول باشد حمل کند
بر سکر یا بر مجاز یا بر عدم دریافت معنے و اگر البته معصیت باشند تا هم آن ولی را انکار نکند گو که آن عمل را انکار کند
که بزرگان گفته اند القطب قد یزنی یعنی از قطب هم گاهی زنا واقع میشود ماعز رضی الله عنه از اصحاب رسول الله
صلعم بود از وی بر و تقدیر زنا واقع شده او را حق تعالی بتوبه توفیق داد که خود را رجم کنانید و اگر شخصی ست که

روایات بحد تواتر رسید پس قطع بهم رسد لیکن غلبهٔ ظن برای رجوع آوردن بخدمت مرد متقی مستقیم الاحوال
کافی ست چراکه در صحبت مرد متقی احتمال ضرر نیست و نفع اگرچه متیقن نیست لیکن محتمل البته است پس طلب کند
نفع را اگر ازینجا مقصود بدست آید هو المراد و الا جای دیگر تلاش کند مسئله اگر شخصی بخدمت شیخ ترقی تحصیل اقتفا ۵
ماند و در صحبت او تاثیر نیابد واجب بروی که ترک او کند و تلاش شیخ دیگر نماید و گرنه مقصود و معبود وی شیخ
باشد نه خدای تعالی و این شرک ست حضرت عزیزان رامیتنی پیر طریقهٔ نقشبندیه میفرمایند رباعی با هر که نشستی
و نشد جمع دلت * وز تو نرمید صحبت آب و گلت * زنهار ز صحبتش گریزان میباش * ورنه نکند روح عزیزان
بحلت * لیکن ازان شیخ حسن ظن ترجیح محتمل که آن شیخ کامل و مکمل باشد و غیر را و نصیب آنکس بود و همچنین اگر
شیخ کامل مکمل باشد و ازین جهان رحلت فرمود و مرید بدرجه کمال نرسید واجب ست که آن مرید صحبت شیخ دیگر تلاش
کند که مقصود خداست حضرت مجدد رضی الله عنه فرموده که صحابه کرام بعد رسول کریم صلی الله علیه وسلم بیعت
ابابکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم کردند مقصود ازین بیعت فقط امور دنیا نبود بلکه کسب کمالات باطنی هم بود
اگر کسی گوید که فیض اولیا بعد موت آنها باقی ست پس طلب کردن شیخ دیگر عبث ست گفته شود که فیض اولیا
بعد موت آنقدر نیست که ناقص را بدرجه کمال رساند الا نادر اگر فیض بعد موت همان قسم باشد که در حیات باشد
پس تمام اهل مدینه از عصر پیغمبر خدا تا اینوقت برابر صحابه باشند و نیز هیچکس محتاج صحبت اولیا نباشد چگونه
فیض مرده مثل زنده باشد که درین مفیض و مستفیض مناسبت شرط ست و آن بعد وفات مفقود آری بعد فنا
و بقا که مناسبت باطنی حاصل شود فیض از قبور توان برداشت لیکن نه آنقدر که در حیات باشد والله تعالی
اعلم مسئله اگر ولایت شخصی ثابت شود مرید تاثیر صحبت وی در خود نه بیند واجب بروی که صحبت او غنیمت
داند و دامن دولت او محکم گیرد و عشق و محبت او در دل خود راسخ گرداند و از جناب الهی رسوخ محبت او درخواست کند
و در امتثال امر و اجتناب از مناهی او کوشش بلیغ نماید و دائما در طلب رضای او باشد و همیشه آگاه باشد که از خود حرکتی نشود
که موجب ناخوشی او شود که رضای او موجب رضای حق ست و موجب ترقیات و ناخوشی سد باب فیض و فتوحات مسئله تقصیر
در آداب شیخ حرام ست که مانع ترقیات ست حق تعالی میفرماید یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَکُمْ فَوْقَ
صَوْتِ النَّبِیِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ کَجَهْرِ بَعْضِکُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُکُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ای مسلمانان

آنچه جہال میگویند یا شیخ عبد القادر جیلانی شیئاً للہ یا خواجہ شمس الدین پانی پتی شیئاً للہ جائز نیست شرک
و کفرست واگر یا الٰہی بحرمت خواجہ شمس الدین پانی پتی حاجت من روا کن گوید مضائقہ ندارد حق تعالیٰ میفرماید
وَالَّذِيْنَ يَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ عِبَادٌ اَمْثَالُكُمْ یعنے آنکسانیکہ شما دعا میخواہید سوائی خدا آنہا بندگانند
مانند شما آنہا را چہ قدرت ست کہ حاجت کسے برآرند واگر کسی گوید کہ این در حق کفارست کہ بتان را یاد میکردند
گفتہ شود کہ لفظ دون اللہ عام ست و لفظ معتبرست نہ خصوص محل و آنچہ در حدیث آمدہ ذکر الانبیاء من العبادۃ
وَذِكْرُ الصَّالِحِيْنَ كَفَّارَةٌ وَذِكْرُ الْمَوْتِ صَدَقَةٌ وَذِكْرُ الْقَبْرِ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ یعنی ذکر کردن انبیا عبادت ست و ذکر کردن
صالحان یعنے اولیا کفارہ گناہان ست و ذکر کردن موت صدقہ است و ذکر کردن قبر از بہشت نزدیک
میکند رواہ صاحب مسند الفردوس بسند ضعیف عن معاذ وَذِكْرُ عَلِيٍّ عِبَادَةٌ یعنی ذکر علی مرتضیٰ عبادت ست
رواہ صاحب مسند الفردوس عن عائشۃ بسند ضعیف مراد ازین ذکر کردن علو مرتبہ شان و ذکر احوال
و اخلاق و سیرت شان ست تا مردم محبت ایشان در دل نشانند کہ ثمرہ محبت خداست و باحوال و اخلاق
و سیرت اقتدا کنند و از مخالفت اوضاع شان اجتناب نمایند مگر آنکہ ذکر محمد صلی اللہ علیہ وسلم با ذکر حق تعالیٰ
در اذان و اقامت و تشہد و مانند آن عبادت ست لقولہ تعالیٰ وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ یعنی بلند کردیم برای
تو اے محمد ذکر تو در کلمہ و اذان و تشہد نام تو با نام من می آید نہ ذکر غیر او با و پس اگر لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ گوید
و با وی ضم کند علی ولی اللہ یا ابوبکر ولی اللہ تعزیر کردہ شود و ذکر محمد صلی اللہ علیہ وسلم ہم بر وجہی کہ در شرع
وارد نشدہ است چنانچہ کسے بطور وظیفہ یا محمد یا محمد گفتہ باشد روا نباشد مسئلہ ولی ہیچ گاہ بدرجہ آدے
انبیا نرسد باین مسئلہ اجماع منعقد شدہ است پس قول بدانکہ ولایت افضل ست از نبوت شرعاً باطل
و تاویل آن کہ ولایت نبی افضل ست از نبوت باطل ست کذا مسئلہ ہیچ ولی بمرتبہ نبی نرسد و تکالیف
شرعی از و ساقط نشود مگر مجذوب کہ عدیم العقل بود کہ عقل و بلوغ شرط تکلیف ست و تکالیف شرعی از انبیا
ہم ساقط نمی شود بلکہ کثرت تکالیف دلیل شرف ست تبلیغ احکام بر انبیا واجب ست نماز تہجد بر نبی صلی اللہ علیہ
وسلم بروایتی واجب بود و نماز ضحیٰ و سنت فجر ہم بروایتی واجب مسئلہ عصمت خاصہ انبیا ست و در اولیا
گفتن کفرست و عصمت در اصطلاح عبارت ست از انکہ ممکن نباشد از وی صدور صغیرہ و کبیرہ عمداً و خطاً

شعار او فسق است پس او ولی الله نیست پس تاویل قول و فعل او ضرور نیست مسئله چنانچه تفریط و تقصیر در
آداب مشائخ حرام است افراط آنهم بدتر است که تفریط لازم آید در جناب الهی از وی نصاری در تعظیم عیسی علیه السلام
افراط کردند پسر خدا گفتند از و تفریط در آداب حق تعالی لازم آمد و روافض در تعظیم علی مرتضی رضی الله عنه افراط
کردند بعضے گفتند که خدا تعالی در وے حلول کرده و بعضے گفتند که وحی بسوی وی آمده و بعضی بهتر از خلفاے
ثلاثه گفتند تفریط در آداب خدا تعالی یا رسول خدا یا خلفای ثلثه لازم آمده مسئله اولیا را علم غیب نباشد
مگر از مغیبات بطریق خرق عادات بکشف یا الهام آنها را علم دهند و علم غیب مر اولیا را گفتن کفر است قال الله
تعالی قُلْ لَّا أَقُولُ لَكُمْ عِندِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ یعنی بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم نمیگویم من
شما را که نزد من خزانه رحمت خداست هر کرا خواهم بدهم و نمیگویم که من علم غیب دارم و قال الله تعالی وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ
عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ یعنی انبیا و ملائکه احاطه نمیکنند چیزے را از علم خدا مگر آنچه خدا خواهد آنها را بدان علم دهد و دیگر آیات
شاهد این مدعا است مسئله اگر کسے گوید که خدا و رسول بر این عمل گواه اند کافر شود و اولیا قادر نیستند بر ایجاد معدوم
یا اعدام موجود پس نسبت کردن ایجاد و اعدام و اعطار رزق یا اولاد و دفع بلا و مرض و غیر آن بسوی ایشان کفر است
قُل لَّا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ یعنے بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم مالک نیستم من برای خویشتن
نفع را و نه ضرر را مگر آنچه خدا خواهد مسئله عبادت مر غیر خدا را جائز نیست نه مدد و در خواستن از غیر حق إِيَّاكَ نَعْبُدُ
وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ یعنی حق تعالی تعلیم کرد مر بندگان را که بگویند خاص ترا عبادت میکنیم یا الهی و خاص از تو مدد میخواهیم
پر عبادت و مر هر چیز را ایاک برای حصر است پس نذر کردن برای اولیا جائز نیست که نذر عبادت است و اگر کسی نذر
کرد وفای نذر نه کند که احتراز از معصیت بقدر امکان واجب است و گرد قبور گردیدن جائز نیست که طواف بیت الله
حکم نماز دارد و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم طواف البیت صلوة طواف بیت الله حکم نماز دارد.
مسئله دعا از اولیا مردگان یا زندگان و از انبیا جائز نیست رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم الدعاء
هو العبادة یعنے دعا خواستن از خدا عبادت است پس این آیت خواند و قال ربکم ادعونی استجب لکم
إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ حق تعالی میفرماید دعا کنید از من قبول کنم
من برای شما دعا را بدرستیکه کسانی که تکبر میکنند از عبادت من قریب است که داخل خواهند شد در جهنم ذلیل و خوار

کلمه کفر

عمداً سکون یعنی آیا نباشم من بندهٔ کمال شکر کننده مسئله کامل اگر کسی کامل تر از خود ببیند باید که
از وی اخذ فیض کند بلکه اگر در کمتر از خصوصیتی از فضیلتی ببیند باید که آنهم طلب کند چنانچه موسی علیه السلام
از خضر کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم امت را درود آموخت اللّٰهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما
صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم یعنی الٰهی رحمت بفرست بر محمد و بر آل محمد او چنانچه رحمت فرستادی
بر ابراهیم و آل او حضرت مجدد رضی الله عنه میفرماید که مبدء تعین محمد صلی الله علیه وسلم محبوبیت صرفه است و مبدء
تعین ابراهیم علیه السلام خلت که زینه پایهٔ تعین محمدیت صاحب ولایت محمدی را ولایت ابراهیمی ضرورست که از
پایه‌های وی ست لیکن چون محبوبیت صرفه میخواهد که محبوب بر زینه پایه توقف نماید و در مقام خلت هم فضیلت عظیم
گو که زینه پایهٔ از محبوبیت صرفه است رب العالمین خواست که تفصیل مقام خلت هم بعضی پیروان محمد و اتباع
او کسب کنند تا آن منصب عالی زیر نگین آن سرور محبوبان باشد قال الحمید وما فی ید المملوک لمولاه یعنی غلام
و آنچه در دست اوست ملک خداوند اوست حق تعالی بعد هزار سال این دعا مستجاب گردانید حضرت مجدد
را که یکی از اتباع آن سرورست بدولت متابعت آن سرور علیه السلام باین سرفراز کرده نافهمان برین سخن
آنحضرت اعتراض میکنند بیت گر نه بیند بروز شپره چشم ٭ چشمهٔ آفتاب را چه گناه ٭ ترمذی و ابن ماجه از ابی
هریره روایت میکنند که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم کلمة الحکمة ضالة المؤمن حیث وجدها فهو
احق بها یعنی سخن دین گم کرده مومن ست هر جا که یابد پس وی لائق ترست بگرفتن آن مسئله اولیاء کامل که
قدرت ارشاد و تکمیل داشته باشند آنها را باید که بر مردم فائده عرض کنند تا مردم از آنها طلب فیض کنند و از طعن و انکار
مردم باک ندارند رسول خدا فرمود لا یزال من امتی امة قائمة بامر الله لا یضرهم من خذلهم ولا من خالفهم
یعنی همیشه باشند از امت من جماعتی ایستاده بکار خدا یعنی برای هدایت خلق و ترویج دین و ضرر نکنند اگر کسی
مددگاری شان نکند یا مخالفت شان کند دعوت خلق بسوی حق سنت انبیاست و اولیاء بنیابت انبیا
این کار میکنند این منصب عظمی را برای انکار سفیهان ترک ندهند حق تعالی میفرماید فَاِنْ کَذَّبُوْكَ فَقَدْ کُذِّبَ رُسُلٌ
مِنْ قَبْلِكَ جَآءُوْا بِالْبَیِّنٰتِ وَالزُّبُرِ وَالْکِتٰبِ الْمُنِیْرِ یعنی اگر تکذیب کنند ترا مردم پس غم مخور بدرستیکه تکذیب
کرده شده اند رسولان پیش از تو حالانکه آورده بودند شواهد النبوت معجزات کتابهای روشنی بخش حدیث

واختلال عقل وغفلت درخواب وبیداری وهذیان وسکر وامن در انبیا ضرورست تا درو وحی مختل نشنیده
نباشد ودر غیر انبیا گفتن مخالف اجماع ست مسئله صحابه ازاولیا وامت افضل اند حق تعالی در حق آنها
گفته کُنتُم خَیرَ اُمَّةٍ اُخرِجَت لِلنَّاسِ رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم
واجماع منعقده شده برآنکه الصحابة کلهم عدول عبدالله بن مبارک از تابعین ست میگوید الغبار الذی
دخل انف فرس معاویة خیر من اویس القرنی وعمر بن عبدالعزیز مسئله قبور اولیا بلند کردن وگنبد بر آن ساختن
وعرس وامثال آن وچراغان کردن همه بدعت ست بعضی از آن حرام ست وبعضی مکروه پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم بر شمع افروزان نزد قبر وسجده کنندگان لعنت گفته وفرموده که قبر مرا عید نکنید در مسجد سجده مکنند
ودر روز عید برای مجمع روزی در سال مقرر کرده شده رسول کریم علی رضی الله عنه را فرستاد که قبور مشرفه را
برابر کند وهر جا که تصویر ببیند او را محو کند مسئله سنت آن ست که بگوید السلام علیکم اهل الدیار
یعنی وقت زیارت قبور۱۲
من المؤمنین والمسلمین وانا ان شاء الله بکم لاحقون نسأل الله لنا ولکم العافیة مسئله در
زیارت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم واولیاء کرام مستحب ست که طهارت کامله باشد متصل درود بر پیغمبر خدا و
پے در پے۱۲
واتباع او گفته باشد وعمل صالح از نماز یا روزه یا صدقه که بیشتر از آن بخلوص نیت بعد کرده باشد ثواب
آن بگذارد ودل خود حاضر دارد وبخشوع وتضرع باشد واز جناب الهی محبت آنها واتباع سنت آنها
طلب کند واگر صاحب نسبت باشد خود را خالی کرده بطلب فیض از صاحب قبر منتظر مراقب بنشیند ودر خواندن
قرآن نزد قبور اختلاف ست لیکن صحیح آن ست که جائز ست مقام سوم در آداب کاملان ومرشدان —
طریقه ودستور۱۲
فصل کاملان را هم طلب مزید لازم ست قناعت در طلب قرب خدای تعالی هیچگاه نشاید از جناب الهی
سوال کند چنانچه رسول خدا صلی الله علیه وسلم میگفت رَبِّ زِدنِی عِلمًا یعنی ای پروردگار زیاده کن مرا
علم ودر مجاهده قصور وفتور نکند که تا جان باقی ست مجاهده باقیست حق تعالی میفرماید وَاعبُد رَبَّکَ حَتّٰی
یَاتِیَکَ الیَقِینُ یعنی عبادت کن ای محمد پروردگار خود را تا که آید ترا موت رسول خدا صلی الله علیه وسلم
قیام لیل میکرد تا که هر دو پای مبارک او ورم میکرد ومردم میگفتند یا رسول الله چرا میکنی غفر الله لک ما تقدم
مِن ذَنبِکَ وَمَا تَاَخَّرَ یعنی بدرستیکه بخشید ترا خدا گناهان ترا اولین وآخرین مراد از گناه ترک اولی فرموده افلا اکون

L5534

بسیار ست اگر گفته شود که حق تعالی از تزکیه نفس خود تفاخر منع فرموده وگفت فَلَا تُزَكُّوْٓا اَنْفُسَكُمْ یعنی نفس خود را بپاکی یاد مکنید جواب داده شود که تزکیه نفس واظهار نعمت در صورت باهم التباس دارند لیکن درحقیقت معایرانند اگر کمالات را بنفس خود نسبت کند بسبب آن بخالق فراموش نماید آن تزکیه نفس ست وتکبر ست مذموم واگر آن را نسبت بخدای تعالی کند وخود را فی نفسه منشاء شر داند واتصاف خود بوجه عاریت بحول وقوت الٰهی بآن کمالات داند شکر الٰهی بجا آرد آن را اظهار نعمت گویند یعنی هرچند در نظر عوام التباس دارد لیکن نزد خدا التباس ندارد وَاللّٰهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ حق تعالی میداند مفسد را جدا ومصلح از اولیاء الله که از رذائل نفس پاک اند متصور نیست مگر اظهار نعمت پس این امر اگر از اتقیا بظهور آید اعتراض نه باید که حسن ظن مامور به است لیکن مرید را باید که از مکر نفس ایمن نباشد وکمالات خود را در خیال نیارد ونفس خود را همیشه متهم دارد وچون بمرتبه تکمیل رسد بشهادت اکابر والهامات متواتره ملهم شود آن زمان اظهار کند تا مردم منزلت او دریافته از وی استفاده نمایند ومشتاق آن کمالات شوند .

فصل در بیان شیخ را با مرید سلوک باید کرد **مسئله** باید که شیخ حریص باشد بر افشای طریقه ومهربان ورحیم باشد بر مریدان که این صفات رسول کریم اند علیه الصلوٰة والسلام قال الله تعالی لَقَدْ جَآءَكُمْ رَسُوْلٌ مِّنْ اَنْفُسِكُمْ عَزِيْزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيْصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِيْنَ رَءُوْفٌ رَّحِيْمٌ ۝ هرآئینه آمد شما را رسول از جنس شما وشوار ست بروے رنجانیدن شما حریص ست بر هدایت شما بر مسلمانان کمال مهربان ست وترشرو نباشد ومریدان را زجر نکند مگر بحق اسلام ونصیحت بنرمی وشفقت کند وعنف وسخت گوئی نکند که رسول کریم همچنین میکرد واز تقصیرات شان اگر در باره خود رسند عفو کند قال الله تعالی وَلْيَعْفُوْا وَلْيَصْفَحُوْا یعنی باید که عفو کنند واز تقصیرات شان در گذرد وقال الله تعالی فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيْظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوْا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْاَمْرِ یعنی بسبب رحمت خدا که رسیده نرم هستی تو برای آنها واگر با آنها میبودی تو ترشرو وسخت دل هرآئینه پراگنده میشدند از گرد تو پس عفو کن تقصیرات شان واز خدا طلب مغفرت کن برای آنها ومشورت کن با آنها در کار دین وبدور کردن طالبان خدا برای رضامندی خلق حرام ست قال الله تعالی وَلَا تَطْرُدِ الَّذِيْنَ يَدْعُوْنَ

فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم ان الله وملائکته واهل السماوات والارض حتی النملة
فی جحرها وحتی الحوت فی الماء یصلون علی معلم الناس الخیر رواه الترمذی عن ابی امامة الباهلی
یعنی فضیلت عالم بر عابد مثل فضیلت من ست بر ادنای شما خدای تعالی و فرشتگان و اهل آسمان و
زمین تا مورچه و ماهی بر آموزنده خیر درود میفرستند مسئله هر که دعوی ولایت و ارشاد دروغ کند
برای طلب جاه و ریاست و مال پس او خلیفه شیطان ست مثل مسیلمه کذاب وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ
عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ وَمَنْ قَالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ ونیست ظالم تر از کسے
که بر خدا تعالی دروغ گوید یا گوید که وحی میشود بسوی من حالانکه نشده باشد یا گوید که نازل خواهم کرد مانند آنچه
خدا نازل ساخته که او مثل شیطان از راه خدا باز میدارد نعوذ بالله منها مسئله اولیا را جائز ست که اظهار
نمایند انعام حق تعالی که در حق آنها شده و مرتبه و درجه قرب الهی که بفضل خود حق تعالی بآنها عطا فرموده چنانکه
قصائد غوث الثقلین و مکاتیب حضرت مجدد الف ثانی و تصانیف شیخ اکبر از ان مملو ست چرا که حق تعالی
میفرماید وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ یعنی نعمت پروردگار خود سخن بگو رسول کریم صلی الله علیه وسلم فرموده۔
التحدث بالنعمة شکر یعنی سخن گفتن بنعمت شکر نعمت ست و بیهقی زیاده کرده و ترکها کفر یعنی سخن گفتن از
از نعمت خدا شکر ست و ترک آن کفران نعمت ست و ابن جریر در تفسیر از ابی بسره غفاری روایت کرده که
مسلمانان یعنی صحابه میدانستند که شکر نعمت آن ست که آن را اظهار نماید چرا که حق تعالی میفرماید لَئِنْ شَكَرْتُمْ
لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ یعنی اگر شکر خواهید کرد نعمت زیاده خواهیم کرد و اگر کفران
نعمت خواهید کرد هر آئینه عذاب من شدید ست حق تعالی بر کفران نعمت عذاب شدید گفته و دیلمی در
فردوس و ابو نعیم در حلیه روایت کرده که عمر بن الخطاب بر منبر بر آمد و گفت الحمد لله الذی صیرنی لیس
فوقی احد یعنی حمد خدا را ست که مرا چنان کرد که کسی بالاتر از من نیست پس تر از منبر فرود آمد مردم از وجه
این سخن پرسیدند گفت نگفته ام مگر برای شکر نعمت ابن ابی حاتم از مقسم روایت کرد که با حسن بن علی رضی الله
تعالی عنهما ملاقات کردم پس مصافحه نمودم و از و تفسیر وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ پرسیدم فرمود که اگر مرد
مسلمان عمل صالح کند خبر دهد از ان مردم خانه خود را درین باب احادیث و اقوال صحابه و سلف صالح

إِن تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ یعنی اگر طلب مغفرت خواهی کرد برای منافقان هفتاد
بار هرگز نخواهد بخشید خدا آنها را آنحضرت صلی الله علیه وسلم قول عمر شنیدند و فرمودند که من زیاده شمار هفتاد بار برای
او استغفار خواهم کرد آخر الامر آنحضرت نماز جنازه خواندند و استغفار در حق آن منافق حق تعالی قبول نه کرد
و آیت نازل شد وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُم مَّاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ یعنی نماز مخوان بر کسی از منافقان گاهی و استاده
مشو بر قبر او و آیت دیگر نازل شد اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ فَلَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ یعنی استغفار کن یا مکن برای منافقان
هرگز نخواهد بخشید حق تعالی آنها را بعد از آن بار آنحضرت بر جنازه کسے از منافقان نماز نخواندند مسئله چنانکه
مسند ارشاد را باید که خود را با کفار دور دارد و دروازه بازی و اختلاط نکشاید چه اگر شوکت او از نظر مریدکم شود
دروازه فیض آنها مسدود گردد در حق رسول خدا صلی الله علیه وسلم مرویست وَمَنْ رَآهُ بَدِيهَةً هَابَهُ
وَمَنْ خَالَطَهُ مَعْرِفَةً أَحَبَّهُ یعنی هر که آنحضرت را می دید از دور بر وی هیبت و رعب آنحضرت می افتاد و بعد
از آن محبت در دل او قرار میگرفت **مسئله** و نیز بعضے مریدان را بر بعضے ترجیح ندهد مگر کسی را که طلب
خدای تعالی زیاده داشته باشد ابن ام مکتوم نابینا از اصحاب کرام بود روزی نزد آنحضرت آمد و گفت یا
رسول الله مرا بیاموز آنچه حق تعالی ترا علم داده است در آن وقت رئیسان قریش نزد آنحضرت نشسته بودند
آنحضرت علیه السلام ترغیب و ترهیب و دعوت آنها بسوی خدا مشغول بودند آنحضرت جواب ابن ام مکتوم هیچ
نفرمودند چون آن مرد نابینا دو بار بار آورد آنحضرت سخن او را نشنید و حکمت در مشغولی بر رئیسان قریش
آن بود که اگر آنها ایمان می آوردند جماعت کثیر مشرف باسلام می شدند و ابن ام مکتوم مرد مخلص بود در تعلیم او
اگر دیر میشد ضرری نداشت معهذا عتاب آمد عَبَسَ وَتَوَلَّىٰ أَن جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ یعنی ترشروی کرد و روگردانید
نمود وقتیکه آمد نزد او نابینا چنین آیت نازل شد که هر که در طلب خدا محکم باشد در تعلیم او باید کوشید حق تعالی
داود علیه السلام را گفت یَا دَاوُدُ إِذَا رَأَيْتَ لِي طَالِبًا فَكُنْ لَهُ خَادِمًا وقتیکه ببینی کسے را طالب من پس تو خادم او
باش **مسئله** و نیز صاحب ارشاد را میباید که حرکتی نکند که سبب بے اعتقادی خلق الله باشد چنانچه
خرقه ملامتیه آن را تجویز کرده اند که این معنے در کارخانه ارشاد مخل می شود و لهذا صوفیه گفته اند که ترک الکاملین
حرکة من اخلاص المریدین منصب ارشاد منصب عالیست نیابت رسول صلی الله علیه وسلم است

مسئله بارکاملان ... ارشاد ...

ربهم یعنی دور مکن کسانی را که یاد خدا میکنند صبح و شام الی قوله تعالی فتطردهم فتکون من الظالمین
یعنی اگر دور خواهی کرد از ظالمان باشی و از مریدان منفعت مالی یا بدنی را متوقع نباشد چرا که ارشاد عبادت است
و اخذ اجرت بر عبادت جائز نیست قال الله تعالی ولا تعد عیناک عنهم ترید زینة الحیوة الدنیا
یعنی مگردان چشمان خود را ازیشان در حالیکه اراده زینت حیات دنیا داشته باشی و در رهنمائی نیت اجرت مکن
مگر بر خدا قل لا اسئلکم علیه من اجر ان اجری الا علی الله یعنی بگو ای محمد نمیخواهم از شما اجرت جز این
نیست که اجرت من بر خدای تعالی ست رسول کریم صلی الله علیه وسلم بر ایذای خلق صبر میفرمودند و میفرمودند
رحم الله تعالی اخی موسی لقد اوذی باکثر من هذا فصبر یعنی رحم کند خدای تعالی برادر من موسی را
که ایذا کرده شد بیشتر ازین و صبر کرد حضرت ابن عباس رضی الله عنه از پیر بزرگوار حضرت سید ابو محمد
بداونی رضی الله عنه نقل کردند که شخصی بود از مریدان آنحضرت (یعنی مثل اصحاب) مکافت روزی آن مرد از راه شقاوت بجناب
آنحضرت سخت بی ادبی کرد و دست بار با غیر الگفت در جواب هیچ نگفتند و دیگران مرد آمدند آن حضرت
توجه گیرد و استفاده باید خواستم که او را بسزا رسانم آن حضرت ... بر آن مرد متوجه شدند شنیدیم
مخلصان را توجه فرمودند زیاده او بیر توجه فرمودند فقیرا ... بسیار تنگدل شدند از سبب ...
با سائر مخلصان از ... التماس نمودم آنحضرت فرمودند که ای ... اکرم ...
و توجه نمیدادم حق تعالی از من میپرسید که من در سینه تو نوری ودیعت کرده بودم و یکی از ... کامل مس طالب
آن بود آمده تو چرا محروم داشتی در آن وقت چگونه میگفتم که الهی این مرد دشنام داده بود لهذا او را محروم داشتم
و این جواب مقبول نمی افتاد چند گاه ساکت ماندم با تنگدلی بعد چندی آن جناب فرمودند که ای بابا اگرچه من او را
مانند مخلصان توجه دادم لیکن حق تعالی مخلص را با منافق کی برابر میکند والله یعلم المفسد من المصلح حقیقت
کار بدست خداست فیض میسر نگردد بسان مخلص نبود این قصه بدان ماند که جنازه عبدالله بن ابی بن سلول
منافق را که بارها در جناب آنحضرت علیه السلام بی ادبی کرده بود پسرش که مومن مخلص بود بجناب آنحضرت بالتجا
آورد که آنحضرت برو نماز خوانند و استغفار نمایند آنحضرت برائی نماز ایستادند عمر بن خطاب رضی الله عنه
مانع آمد و عرض کرد که یا رسول الله این همان کس است که فلان روز چنین گفته و حق تعالی فرموده است.

کرده اند دوم جذب شیخ کامل مکمل که عطای نسبت وقرب الهی نماید واز حضیض ماده رساند واهل یارا
اکثر طریق سلوک را بر جذب مقدم دارند نظر بر آنکه رفع موانع را مقدم دانند از تحصیل مقاصد پس مرید را
امر کنند باذکار وریاضت نفس وتصرف خود را وامداد او متوجه دارند تا که لطائف عالم امر مزکی ومصفی شود
ونفس باخلاق مرضیه از توبه وانابت وزهد وتوکل وصبر ورضا وسائر مقامات عشره متصف شود پس
سالک مستعد قرب الهی شود آنگاه شیخ او را جذب کند بسوی خدای تعالی وقرب الهی عطا فرماید واین
سالک را سالک مجذوب گویند واین سیر را سیر آفاقی نامند چرا که این بزرگان تزکیه عناصر ونفس لطائف
عالم امر حکم نکنند تا که در عالم مثال خارج از نفس خود ملاحظه نکنند وهر یک لطیفه را نوری ست تا آن نور ظاهر
نشود حکم بصفائی آن لطیفه نکنند قلب را نور زرد وروح را نور سرخ وسر را نور سیاه وخفی را نور سفید واخفی را
نور سبز میگویند چون این سیر بسیار دور ودراز ست ومشقت بسیار دارد وگاه باشد که صوفی در اثنای سلوک
بمیرد واز مقصود ناکام رود لهذا حق تعالی حضرت خواجه نقشبند را بتقدیم جذب بر سلوک الهام فرموده مرید را
اول بتوجه القای ذکر در لطائف عالم امر میکنند تا قلب وروح وسر وخفی واخفی در اصول خود فانی ومستهلک شوند
واین سیر را سیر انفسی گویند ودر ضمن این سیر انفسی اکثر سیر آفاقی نیز حاصل شود چرا که از لطائف عالم امر ظلمتها دور
وکدورتها هم بر طرف شود وقرب هم حاصل شود وبعد ازان برای تزکیه نفس وقالب مرید را امر بریاضت امر میکنند
پس مرید را بریاضت وامداد وتوجهات شیخ تزکیه نفس وعناصر هم حاصل شود واین سالک را مجذوب سالک گویند
واین سیر را اندراج النهایت فی البدایت گویند که جذب که آخر کار بود در ابتدا مندرج شد وچون بعد فنای
لطائف عالم امر ریاضت کرده شد وصولت وشدت نفس از مجاورت لطائف عالم امر گم شد وریاضت
بروی آسان گشت وثواب عبادات بعد فنای لطائف زیاده شد ازین جهات این سیر اسهل واسرع
شده واگر مرید درین سیر پیش از کمال بمیرد محروم مطلق نخواهد بود که ذکر قلب در اول صحبت بدست آمده والله اعلم

فصل در برکات عبادات بدانکه از عبادات کامل قرب الهی انفسی ترقی پذیرد که معتبر باشد واز عبادت ناقص
قرب حاصل شود ولیکن غیر معتبر چرا که ثواب عبادات ناقصان کمتر است از ثواب عبادات کاملان چرا
که بالا گذشته که عبادت هر عالی بمنزله ظل است مر عبادت ولی الیس همچنین فرق ست در برکات عبادات

اندراج النهایت فی البدایت

حق تعالی میفرماید یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا ای پیغمبر بدرستیکه ترا فرستادیم ما تا شاهد باشی بر اعمال امت و خوشخبری دهی نکوکاران را و ترسانی از دوزخ بدکاران را و ره نمائی بسوی خدا باذن او و باشی چراغ روشنی بخش ثواب شاد از ثواب جمیع عبادات زاید است دارمی از حسن بصری روایت کرده که رسول خدا علیه السلام را پرسیدند از حال دو مرد که در بنی اسرائیل بودند یکی عالم بود که نماز مکتوبه میخواند و بار در تعلیم خلق مشغول می بود دوم همیشه تمام شب قیام میکرد و در روز همیشه روزه میداشت رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که فضل آن عالم بر آن عابد مانند فضیلت من است بر ادنای شما

مقام چهارم در اسباب قرب الهی و ترقی در آن بدانکه علت موجب قرب الهی جذبه است کشش خداست بندهٔ خود را بسوی خود این جذب گاهی بی توسط امری باشد و آن را اجتبا گویند و اکثر بتوسط امری باشد و آن متوسط دو چیز است یکم استقرار یکی عبادت دوم صحبت انسان کامل مکمل پس جذب الهی که بتوسط عبادت باشد آن را ثمره عبادت گویند و آنچه بتوسط صحبت باشد آن را تاثیر شیخ نامند این کلام در علت فاعلی ست و علت قابلی استعداد است که حق تعالی در انسان ودیعت کرده است که در کلام مجید از ان خبر میدهد فِطْرَتَ اللّٰهِ الَّتِیْ فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا یعنی پیدا کردن خداست که حق تعالی بر ان قابلیت انسان را پیدا کرده و در حدیث آمده ما من مولود الا وقد یولد علی الفطرة ثم ابواه یهودانه او ینصرانه او یمجسانه یعنی نیست هیچ بچه که پیدا شده مگر آنکه پیدا میشود بر اهلیت اسلام پس مادر و پدرش او را یهودی یا نصرانی یا مجوسی میکنند و استعدادات انسانی متفاوت اند رسول الله فرمود صلی الله علیه وسلم الناس معادن کمعادن الذهب والفضة یعنی جنس انسان کان ست مثل کانهای زر و نقره از جای زر می یابد و از جای نقره و از جای آهن و مانند آن و موانع قرب الهی رذائل نفس اند و جنس عناصر و غفلت و لطائف عالم امر و هر یک از عبادات و صحبت انسان کامل چنانچه علت اند برای حصول قرب همچنین هر دو چیز علت اند برای دفع موانع

فصل در سیر آفاقی و انفسی از ین بیان واضح شد که ناقصان را برای تحصیل کمال از دو چیز چاره نیست یکی کسب که عبارت ست از عبادات و ریاضت موافق تجویز شیخ کامل مکمل که رفع موانع کنند و تزکیه نفس و عناصر و تصفیه لطائف عالم امر کنند که مصاحبت لطائف عالم خلق ظلمانی شده اند و خود را و خالق خود را فراموش

فشدّد اللّٰه علی انفسهم فتلك بقایاهم فی الصوامع والدیار رهبانیة ابتدعوها ما کتبنها
علیهم یعنی سخت مگیرید بر نفسهای خود بدرستیکه قومی سخت گرفتند بر نفوس خود پس حق تعالی برآنها سخت
گرفت این باقی ماندگان آن قوم اند در صومعه ها و دیرها یعنی نصاری اختراع آن کردند در رهبانیت فرض
کرده بود خدا بر آنها و در صحیحین مرویست که سه کس در ازواج رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و از عبادت رسول الله
پرسیدند امهات مومنین از عبادت رسول کریم بآنها نشان دادند آنها آن را کم دانستند و گفتند که ما
رسول الله چه برابری ست در شان او حق تعالی فرموده لِیَغْفِرَ لَكَ اللّٰهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ
یکی گفت که من تمام شب عبادت میکنم خواب نمیکنم دوم گفت که من همیشه روزه میدارم افطار نمیکنم ثالث گفت
که نکاح نه کرده ام و با زنان سروکار ندارم رسول کریم صلی الله علیه وسلم چون در خانه آمده این قصه شنید
فرمود اَمَا وَاللّٰهِ اِنِّی اَخْشَاكُمْ لِلّٰهِ وَاَتْقَاكُمْ لَهُ یعنی من بدرستیکه نسبت بشما خوف خدا زیاده
دارم و متقی ترم لیکن من روزه میدارم و افطار میکنم و شب نماز میگذارم و خواب هم میکنم و با زنان صحبت میدارم
پس هر که از سنت من بیزاری کند از تابعان من نباشد اگر کسی گوید که من ریاضت شاقه ترقیات
می بینم و مکاشفات و صفائی باطن می یابم که انکار آن نمیتوانم کرد گفته شود که کشف و خرق عادات و تصرف
در عالم کون و فساد از ریاضت دست میدهد و لهذا حکمای اشراقین و جوگیان هند بدان متمتع میشوند
و این کمالات از نظر اعتبار اهل الله ساقط است بجو و مویزی نمی خرند و دفع رذائل النفس و قتل شیطان و وسواس
بی طور سنت ممکن نیست بیت محال است سعدی که راه صفا ٭ توان رفت جز در پی مصطفی
صلی الله علیه وسلم اگر کسی گوید که اگر همچنین باشد پس باید که در سلاسل که ریاضت شاقه استعمال کنند کسی بمرتبه
ولایت نرسد و این باطل است گفته شود که اولیاء الله رحمهم تابعان سنت اند بعضی از آن در متابعت قوت
دارند بر بعضی و اگر بدعت راه یافته در بعضی اعمال آنها راه یافته پس آن بعضی اعمال اگر موجب ازدیاد قرب
باشند و دیگر اعمال موافق سنت و صحبت مشائخ کمل آنها را دستگیری میکنند و بدرجه کمال می رسانند علاوه
آن که اگر بدعت در بعضی اعمال آنها راه یافته بنابر خطای اجتهادی ست و مجتهد مخطی معذور ست و یک درجه
ثواب دارد و مجتهد مصیب دو درجه ثواب دارد و اگر چنین نباشد عافیت بر فقها بلکه بر تمام عالم تنگ میشود والله اعلم

شان مشائخ گفته اند که از عبادت ناقص آن قدر قرب حاصل میشود که اگر بالفرض شخصی پنجاه هزار سال عبادت
کند تا درجه ادنی اولیا برسد و مرتبه ولایت یابد قوله تعالی تَعْرُجُ الْمَلٰٓئِكَةُ وَالرُّوْحُ اِلَيْهِ فِيْ يَوْمٍ كَانَ
مِقْدَارُهٗ خَمْسِيْنَ اَلْفَ سَنَةٍ یعنی بالا میروند ملائکه و جبرئیل بسوی حق در روزیکه مقدار آن پنجاه هزار
سال ست گویا کنایه از آن ست و چون تمام عمر دنیا هم آن قدر نباشد پس حصول ولایت بجز ریاضت و مجاهده
متصور نیست مولوی روم میفرماید بیت سیر زاهد هر مهی یک روزه راه ؛ سیر عارف هر دمی تا تخت شاه
پس باید دانست که مشائخ که مریدان را امر ریاضت و مجاهده امر میفرمایند مقصود از آن تصفیه عناصر ست و تزکیه
نفس نه حصول قرب بلکه تصفیه و تزکیه هم بجز عبادت نمیشود تا که تاثیر صحبت مشائخ هادی یار میشود مسئله
بعضی اکابر چنان میگویند که هر عبادت که در آن محنت و مشقت بسیار باشد آن عبادت برای ازاله رذائل
نفس تاثیر تمام دارد و لهذا ذکر جهر و اربعینات و خلوت مانوس و امثال آن اختراع کرده اند و این سخن از آن مستنبط
میشود که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده خِصَاءُ اُمَّتِی الصِّيَامُ یعنی خصی شدن امت من روزه داشتن ست
یعنی هر کرا شهوت غالب باشد او روزه داشتن دفع کند چون در روزه مشقت ست لهذا رسول کریم صلی الله
علیه وسلم برای دفع قوت شهوانی تجویز فرموده نه نماز و حضرت خواجه عالیشان خواجه بهاء الدین نقشبند رضی الله
عنه و امثال شان حکم کرده اند که هر عبادت که موافق سنت ست آن عبادت مفیدتر ست برای ازاله
رذائل نفس و تصفیه عناصر و حصول قرب الهی لهذا از بدعت حسنه مثل بدعت قبیحه اجتناب میکنند که رسول الله
فرموده صلی الله علیه وسلم كُلُّ مُحْدَثَةٍ بِدْعَةٌ وَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ نتیجه این حدیث آن ست که كُلُّ
مُحْدَثَةٍ ضَلَالَةٌ بدیهی ست که لَا شَيْءَ مِنَ الضَّلَالَةِ بِهِدَايَةٍ فَلَا شَيْءَ مِنَ الْمُحْدَثَةِ بِهِدَايَةٍ و نیز
در حدیث آمده اِنَّ الْقَوْلَ لَا يُقْبَلُ مَا لَمْ يُعْمَلْ بِهٖ وَكِلَاهُمَا لَا يُقْبَلَانِ بِدُوْنِ النِّيَّةِ وَالْقَوْلُ وَالْعَمَلُ وَالنِّيَّةُ
لَا يُقْبَلُ مَا لَمْ تُوَافِقِ السُّنَّةَ سخن مقبول نیست بدون عمل کردن و هر دو مقبول نیستند بدون نیت و هر سه مقبول
نیستند که موافق سنت نباشد و چون اعمال غیر مطابق سنت مقبول نباشد ثواب بر آن مترتب نشود و اگر مشقت
را بر حصول قرب و دفع رذائل مدخلیت بودی رسول کریم صلعم از آن منع نفرمودی ابوداود از انس ابن
مالک روایت کرده وَلَا تُشَدِّدُوْا عَلٰى اَنْفُسِكُمْ فَاِنَّ قَوْمًا شَدَّدُوْا عَلٰى اَنْفُسِهِمْ

مسئله ریاضت تنهایی تاثیر صحبت برای ازاله رذائل نفس و حصول ولایت کفایت نمیکند و تاثیر
صحبت انبیا که بالاصاله کمالات ولایت و کمالات نبوت نیز حاصل میدارند و تاثیر صحبت کسانی که به
تبعیت کمالات نبوت دارند چنانچه اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم هم برای دفع رذائل نفس و حصول
ولایت کفایت میکند لیکن نه بآن مشابهت که در یک دو صحبت کفایت کند بلکه در مدتی تاثیر صحبت دیگر
اولیا بدون ریاضت مریدی تنها کفایت نمیکند آری اگر فقط جذب از کسی ولی بدست آید بدون ریاضت و
سلوک آن ست مسئله جذب الهی که بی واسطه انبیا علیهم السلام ست اجتبا صرف ست همچنین آنچه بواسطه
انبیاست و آنچه بواسطه اولیاست هدایت صرف ست که موقوف ست بر انابت و آنچه بواسطه ارباب
کمالات نبوت ست اصحاب باشند یا غیر آن اجتبا ست که دران بوی هدایت یا هدایت ست که دران
بوی اجتباست اول را مرادیت و ثانی را مریدیت گفتن لائق ست وَاللهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي
إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ یعنی حق تعالی اجتبا می میکند هر که را میخواهد یعنی بدون سعی او برگزیده می کند و هدایت می کند
کسی را که رجوع می آرد مسئله جذب مطلق که عبارت ست از اجتبا چنانچه انبیا را می باشد بسبب
مناسبت با مبدا فیاض اولیا را هم دست می دهد لیکن بعد حصول مناسبت تام با حق تعالی چرا که مانع
از جذب مطلق عدم مناسبت بود و آن بمناسبت متبدل شد پس معلوم شد که صوفی چون بسیر مریدی
واصل شود دیگر منازل طی کرده بمقام محبوبیت رسد و بمتابعت رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم
محبوب خدا گردد و درین وقت اجتبا او به نیابت موقوف نباشد پس ازان آنچه ترقیات او خواهد شد
بسیر مرادی خواهد شد مسئله گاه باشد که اجتبا و جذب مطلق مرید را پیش پیر او دست داده باشد
پس درین صورت مرید از پیر افضل شود و مراد رومی از شیخ تاج الدین روایت کرده که گفت که گاه باشد
که حق تعالی جذب کند بنده را بسوی خود و هیچ استادی را بروی نگذارد و از حسن پرسیدند که مرشد تو
کیست فرمود که پیش ازین عبد السلام بن مشیش بود و اکنون ده دریاست و پنج در آسمان ست و پنج
در زمین ست از شیخ پرسیده شد که مرشد تو کیست گفت پیش ازین حماد رو باش بود و اکنون از ده دریا
میخورم دریای نبوت و دریای فتوت مسئله هر چند مرید از پیر افضل شود لیکن حق تربیت شیخ

فصل در تاثیر صحبت بدانکه ناقص و کامل هر دو از صحبت کامل تر از انها اخذ فیض میکنند انبیا مثل حضرت یوشع بن نون و مانند آن از جناب اولو العزم مثل حضرت موسی علیه السلام اخذ فیض میکردند مسئله ناقصان را حصول ولایت بستو و مگر به تاثیر صحبت کاملان چراکه تنها عبادات نفلی ثمر ولایت نمی تواند شد چنانچه بالا گذشت و حدیث مطلق که آن را حبنا گوید در حق شان منصور نیست برای عدم مناسبت او با حق تعالی پس حصول فیض از حق سبحانه تعالی در حق عوام متصور نیست مگر توسط شخصی که در باطن مناسبت با حدا و در ظاهر مناسبت با بندگان داشته باشد و آن رسول الله است یا نائب او و بدون نائب مناسبت ظاهری یا مستفیضان وصول فیض متعذر است حق تعالی میفرماید لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَّسُولًا یعنی اگر بودی در زمین فرشتگان که می رفتند قرار گرفتگان هر آئینه میفرستادیم بر آنها از آسمان فرشته را بعنوان رسالت و لهذا بعد وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم از قبر شریف فیض نمی تواند رسید لِعَدَمِ الْمُنَاسَبَةِ الصُّوَرِيَّةِ پس واسطه دیگری باید نائب پیغمبر و وارث او قال علیه السلام اَلْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ علما ظاهر و باطن وارثان پیغمبر اند مسئله بعد از ان که شخصی مرتبه کمال رسد او را از جناب الهی بیواسطه فیض می تواند رسید و از عبادات هم ترقیات میتوان کرد حق تعالی میفرماید وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ یعنی سجده کن و با خدا نزدیکی جو از قبر شریف رسول کریم و از قبور اولیا هم اخذ فیض می توان کرد مسئله مقصود اصلی از ارسال رسل همین تاثیر صحبت ست چراکه مسائل فقه و عقائد از ملائکه هم استفاده می توان کرد چنانچه حدیث جبریل دلالت میکند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده هَذَا جِبْرِيلُ جَاءَكُمْ لِيُعَلِّمَكُمْ دِينَكُمْ این جبریل است آمده پیش شما تا بیاموزد شما را دین شما پس بر مناسبت تامه موقوف نیست مگر تاثیر صحبت که مثمر ولایت ست و لهذا رسل از بشر آمدند حق تعالی میفرماید لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ هر آئینه شما را رسول از جنس شما فرمود لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ الآیه مسئله بعض کسانرا که استعداد بسیار قوی داده است گاه باشد که از روح پیغمبر یا از روح کسی ولی او را فیض رسد و بمرتبه ولایت رسانند و آن را اویسی گویند چراکه اویس قرنی در یافت صحبت خیر البشر صلی الله علیه وسلم اخذ فیض از آنجناب

مراتب بسبب قرب و بعد ظلی که مبدء تعین اوست باصل ظاهر خواهد شد هر که را مبدء تعین اعلی
و اقرب باشد ولایت او اشرف خواهد بود صدیق را چون مبدء تعین دایره ظلال بالخطا اعلی بود حضرت
در مرتبه ولایت هم اسبق و اشرف آمده **مسئله** ثمرهٔ اختلاف استعدادات بنوع ثانی یعنی باعتبار
مبادی تعینات در ولایت ظاهر میشود خصوصا در ولایت صغری و ثمرهٔ اختلاف بنوع اول در جمیع
مقامات ظاهر میشود چرا که معامله با لطائف عالم امر و فیوض مبادی تعینات در ولایت صغری ست و چیزی
از آن در ولایت کبری هم و در اکثر دوائر ولایت کبری معامله با نفس ست و در ولایت علیا با عناصر
سه گانه و در کمالات نبوت با عنصر خاک و ما فوق آن هیئت وحدانی والله اعلم **مسئله** ممکن ست که
بعضی اولیا از بقیه طینت بعضی انبیا پیدا شده باشند و هم از طینت اکرم رسول الله صلی الله علیه وسلم
پیدا شده باشند **سوال** این معنی معقول نمی شود چرا که هر کس از نطفه والدین خود پیدا می شود
جواب اگرچه اینها هستند که بعقل انسان ثابت نمیتوانند شد از شرع ثابت میشود یا کشف و الهام
چنانچه نفس ولایت که عبارت از رویت یحول ست امام محی السنة بغوی رحمة الله علیه در تفسیر معالم التنزیل
در تفسیر کریمه مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى قول عطای خراسانی ذکر کرده که گفته
نطفه که در رحم قرار میگیرد دو فرشته از آن خاک می آرد از مکانی که در آن دفن کرده خواهد شد پس در نطفه
می اندازد پس از خاک و نطفه آدمی پیدا میشود و خطیب از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده که رسول
الله صلی الله علیه وسلم فرمود ما من مولود الا فی سرته من تربته التی یولد منها فاذا رد الی ارذل عمره رد الی تربته التی
خلق منها حتی یدفن فیها و انی و ابوبکر و عمر خلقنا من تربة واحدة وفیها ندفن یعنی هیچ مولود نیست مگر آنکه در ناف او خاکی
که از آن پیدا شده پس چون بارذل عمر یعنی بوقت مرگ رسد باز گردانیده شود بهمان خاک
که از آن پیدا شده بود و دفن کرده شود در آن بدرستیکه من و ابوبکر و عمر از یک خاک پیدا شده ایم
و بیک جا مدفون خواهیم شد میرزا محمد بدخشانی رحمة الله گفته که این حدیث را شواهد از ابن عمر و ابن
عباس و ابو سعید و ابو هریره بعضی را بعضی قوت میدهد و قسطلانی در شرح صحیح بخاری در کتاب
جنائز قول ابن سیرین آورده که گفت اگر قسم یاد میکنم صادقم و شک ندارم در آنکه رسول الله صلی الله علیه

ولادت روح
پیدائش
با و لغت

رگردن او باقی ست **فائده** چون مذکور شده که ترقی در قرب از سه چیز ست برکات عبادت و نایۀ مشائخ و جذب مطلق پس باید دانست که از برکات عبادات قوت و وسعت و اقربیت حاصل میشود لیکن در یک مقام و ترقی از مقامی بمقامی یعنی از ولایت صغری بولایت کبری و از ان بولایت علیا و از انجا بکمالات نبوت نمیتواند شد و از تاثیر صحبت ترقی از مقامی بمقامی حاصل میشود تا مقام شیخ و از جذب مطلق ترقیات از مقامی بمقامی الی ماشاء الله تعالی دست میدهد والله تعالی اعلم

فصل در استعداد بدانکه حق سبحانه تعالی در انسان استعداد قرب و معرفت خود نهاده و آن استعداد مستلزم هدایت بالفعل ست قال الله تعالی لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ یعنی هر آئینه پیدا کردیم انسان را در بهترین حقیقت یعنی استعداد کمالات و از و پس تر دکردیم او را پایین تر از پایین تا آنکه مثل خود را یا ما چیز تر از خود را عبادت کند مگر کسی که ایمان آورد و عمل صالح کرد و قال علیه السلام ما من مولود الا وقد یولد علی فطرة ثم ابواه یهودانه الحدیث لیکن افراد انسانی در کیفیت استعداد مختلف اند قال علیه السلام الناس معادن کمعادن الذهب والفضة خیارکم فی الجاهلیة خیارکم فی الاسلام اذا فقهوا پس چنانچه در معادن اختلاف ست که اهلیت ذهب در معدن آهن و نحاس نیست و اهلیت آهن در معدن ذهب نیست همچنین افراد انسانی قابلیات متغایره دارند قال الله تعالی وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا یعنی در ستیکه خدا شما را بر چند طور پیدا کرد و این کیفیات ناشی از صفات نفس و عناصر از شدت و ضعیف و مانند آن و هدایت و ضلالت هر دو جا ی ظاهر میشود و خیارکم فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُكُمْ فِي الْإِسْلَامِ بر آن دلالت میکند صدیق اکبر تعجب کرد و در حق عمر فرمود احسنا فی الجاهلیة و خیارا فی الاسلام نوعی دیگر ست سبب در اختلاف استعداد انسانی که طرفی او ظلال اسماء الهی یا ظلال یک مرتبه یا ده مرتبه یا صد مرتبه الی ما یعلمه الله تعالی و بعضی ظلال اسم الهادی اند و بعضی ظلال اسم المضل این نوع استعداد ملزم هدایت و ضلالت ست هر که مبدأ تعین او ظل اسم الهادی ست هر آئینه بهدایت خواهد رسید و هر که مبدأ تعین او ظل اسم المضل ست او هر آئینه گمراه خواهد بود لیکن از بودن مبدأ تعین شخص ظلال اسم الهادی لازم نیست که بدرجه ولایت رسد اما هر که را حق تعالی بفضل خود بمرتبه رساند آن زمان تفرقه

و ابوبکر و عمر از یک طینت پیدا شده اند و رسول کریم عبد الله بن جعفر را فرمودند که تو از طینت من پیدا شده و پدر تو با فرشتگان در آسمان طیران میکند و جائز ست که جائی که حق تعالی برائی بعضی مهیا کرده باشد و ارید و خلقت زمین آن را بانوار برکات و نزول رحمت پرورش کرده باشند از جمله آن خیری لقیه مانده باشد که خمیر مایه شخصے از اولیا شود این امر عقلاً محال نیست و از شرع مستفاد و از کشف ثابت می شود این را در اصطلاح اصالت گویند و صاحب اصالت در نظر کشفی چنان مظهر می در آید که گویا جسد او مرصع ست از جواهر و اجساد دیگران از آب و گل مسئله اصالت هر چند موجب فضل ست اما افضلیت صاحب اصالت بر کسانیکه افضلیت شان با جماع ثابت ست لازم نمی آید نمی بینی که عبد الله بن جعفر بموجب نص حدیث صاحب اصالت ست حالانکه عثمان و علی و حسن و حسین رضی الله عنهم از و افضل اند باجماع

مقام پنجم در مقامات قرب الهی بدانکه حق سبحانه و تعالی موصوف ست بصفات وجودیه حقیقیه و اضافیه و صفات سلبیه و اسمائی حسنی چنانچه قرآن و حدیث بدان ناطق ست و از کشف اولیا ثابت ست که اسما و صفات الهی را ظلال اند و اسما و صفات الهی مبادی تعینات انبیا و ملائکه اند و ظلال مبادی تعینات دیگران اند اگر کسی گوید که عقل و شرع تجویز نمیکند که اسما و صفات الهی را ظلال باشند و مجدد الف ثانی رضی الله عنه در مکتوب صد و بست و دوم از جلد ثالث نوشته اند که واجب تعالی را ظل نبود که ظل موهم تولید مثل ست و منبی از شائبه عدم کمال لطافت اصل هرگاه محمد صلی الله علیه وسلم را از لطافت ظل نبود خدای محمد را چگونه ظل باشد جواب گفته شود که مراد از ظلال آن نیست که عوام آن را فهمید بلکه مراد آن ست که لطائف اند از مخلوقات الهی که آن را نسبت تام ست با اسما و صفات الهی که بدان مناسبت واسطه میشوند برای رسانیدن فیض وجود و توابع وجود از اسما و صفات الهی با عالمیان بدین مناسبت آن را بنا بر مسامحت ظلال گفته میشود یا در حالت سکر ظل دانسته میشود چنانچه حضرت مجدد در همان مکتوب نوشته اند که این قسم علوم اگر اثبات نسبت نماید در میان واجب تعالی و ممکن شرع مایه ثبوت آن وارد نشده است همه از معارف سکریه است موجود در خارج بالذات و بالاستقلال حضرت ذات ست و صفات ثمانیه حقیقیه او تعالی و لهذا پس ماسوای آن هر چه باشد بایجاد او تعالی موجود گشته است و ممکن و مخلوق و حادث

سکر و صحو

تنبیهات

تحقیق

مسئله

ظاهر می شود و از گذشتن آن ظلال را تمام صفات هم بصورت دائره مشهود می شود و صوفی خود را
در عالم مثال می بیند گویا سیر میکند و ترقی می نماید تا بحدی که در دائره ظلال داخل می شود تا باصل خود
می رسد و در رنگ اصل می باید و بوجود اصل باقی می بیند و خود را دران فانی مستهلک می بیند بقسمی که
از خود هیچ عین و اثری نمی یابد بوجود اصل باقی می بیند و این سیر را در اصطلاح سیر الی الله گویند و
این دائره ظلال دائره ولایت صغری و ولایت اولیا باشد اکثر اولیا همین ظلال را دائره صفات گفته اند و
صفات عین ذات دانسته و در حالت سکر انا الحق قائل شده اند بعد ازان چون از مبدء تعین خود
ترقی کرده در دائره ظلال سیر واقع شود آن سیر را سیر فی الله میگویند و در حقیقت این سیر الی الله است
تمام شد بدان ای برادر که هرچند صفات حقیقیه حق تعالی هفت اند یا هشت اند چنانچه علماء کلام بدان
تکلم کرده اند اما جزئیات آن صفات و غیرها نهایت ندارند اسماء حسنی نود و نه بعبارتی بودند در آن احادیث دیگر
اسما و در توریت هزار اسم مذکور شده اما ازان منحصر نباید دانست که نهایت ندارد حق تعالی میفرماید
وَلَوْ اَنَّ مَا فِی الْاَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ اَقْلَامٌ وَّالْبَحْرُ یَمُدُّهٗ مِنْۢ بَعْدِهٖ سَبْعَةُ اَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ كَلِمٰتُ اللّٰهِ۔
یعنی اگر تمام اشجار زمین قلم ها شوند و دریا و هفت دریا دیگر این چنین سیاهی باشند کلمات الهی
بپایان نرسند یعنی کلمات مدح که بر صفات و کمالات دلالت دارند تمام نشوند چنانچه سعدی گفته
بیت چه سنجش غایتی دارد نه سعدی را سخن پایان ✤ بمیرد تشنه مستسقی و دریا همچنان باقی
چنانچه صفات حق تعالی غیر متناهی اند ظلال صفات هم غیر متناهی اند حق تعالی میفرماید آیه مَا عِنْدَكُمْ
یَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ بَاقٍ یعنی هرچه نزد شماست فانی ست و هرچه نزد خداست باقی ست
پس اگر در ولایت صغری و مراتب ظلال کسی تفصیل سیر کند ابد الآباد منقطع نشود لیکن هر کس
در مراتب ظلال هر قدر که در حق او مقدر ست سیر می کند و نیز ظل را ظلی باشد و آن را ظلی دیگر و در مرتبه
ثانیه و ثالثه و رابعه الی ما شاء الله می باشد صوفی در مرتبه ترقی عروج کرده باصل خود می رسد و دران فانی می شود
و ازان ترقی کرده در اصل آن فانی می شود همچنین به هر ظل که میرسد خود را دران فانی و مستهلک می بیند
و بوجود آن باقی می نماید همین ست معانی بیت مولانای رومی که گفته بیت هفصد و هفتاد قالب دیده ام

عالم می توانند شد پس بوجود ظلال چه درکار ست و اگر مبادی تعینات نمی توانند شد پس مبادی تعینات
انبیا و ملائکه چگونه شدند **جواب** آنکه مبادی تعینات می توانند شد لیکن در پیدایش ظلال
و ساختن آن واسطه برای رسانیدن فیض حکمتے خواهد بود والله تعالی اعلم اگر تمام مبادی تعینات
صفات و اسمائے نفسهامی بودند تمام عالم در رنگ انبیا و ملائکه معصوم می بودند و مقتضائی ذات
هر یک جدت مطلق می بود و مقتضائی صفات جلالی و جمالی آن بود که بعضے مؤمن باشند و بعضے کافر
و بعضے صالح و بعضے فاسق تا آثار رحمت و قهر و غیره صفات هم بمنصه ظهور آید قال الله تعالی وَلَوْ شِئْنَا
لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَلَٰكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ٥ اگر
میخواستیم هر آئینه میدادیم هر کس را هدایت او لیکن ثابت شده است تقدیر از من هر آئینه پر خواهم کرد
جهنم از جنیان و آدمیان **فائده** تفاوت در مبادی تعینات انبیا و ملائکه آن ست که در صفات الهی اعتبار
جاری ست یکی جهت وجود شان فی انفسها دوم جهت قیام شدن بذات حق تعالی پس صفات از
جهت اول مربی انبیا اند و بجهت ثانی مربی ملائکه اند پس ولایت ملائکه نسبت بولایت انبیا اعلی و اقرب
بسوی خدای تعالی لیکن ملائکه را از مقام خود ترقی نیست که مفهوم کریمه وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ یعنی
نیست کسی از ما یعنی ملائکه مگر آنکه او را مقام ست معلوم که ترقی از آن نیست و انبیا را ترقیات ست هم بمقام
ملائکه و هم بالاتر از آن که کمالات نبوت و رسالت و کمالات اولی العزم الی غیر ذلک از ین جهت انبیا
از ملائکه افضل گشتند چنانچه عقیده اهل حق ست چون این همه تمهید مذکور شد پس بدانکه بسبب ریاضت
و عبادت و متابعت صاحب شریعت صلی الله علیه وسلم و تاثیر صحبت آن سرور علیه الصلوٰة بیواسطه
یا بواسطه کثیره چون صوفی از مقام خود در اقربیت حق سبحانه تعالی ترقی می کند تا آنکه آن صوفی را با جناب
الهی آن قدر قرب بهم رسد که اصل او را ست یعنی ظل را که مبدء تعین اوست آن زمان بر صوفی
در اصطلاح اطلاق ولی کرده می شود و مراتب قرب هر چند بیچون و بیچگون اند لیکن در عالم مثال تمام
عالم بصورت دائره بنظر کشفی می در آید و آن را عالم امکان میگویند و عرش مجید بصورت قطره دائره
بنظر می آید و در قوس تحتانی عناصر اربعه و نفس مشهود می گردد و لطائف پنجگانه عالم امر در قوس فوقانی

و شرح و مثال آن ست در دائره کمالات نبوت چون بمرکز می رسند آن مرکز بصورت دائره ظاهر می شود
و آن دائره کمالات رسالت ست که بالاصالت بانبیاء مرسل مخصوص ست دیگر هر کرا میسر شود بطفیل و تبعیت
میسر شود و چون بمرکز آن دائره ثانی رسیده می شود آن مرکز هم بصورت دائره ظاهر می شود که آن دائره
کمالات اولو العزم ست عالی ست از مشابهت انبیا را و اولو العزم را چون این منصب دهند فیام استنباط کرده
باشند بعضی صاحب دولتان از اولیا باشند که بتبعیت انبیا این منصب بوی عطا می شود حضرت
مجدد می فرمایند که چون این سیر بانجام رسانیدم مشهود گشت که اگر بالفرض قدم دیگر در سیر افزاید در عدم محض
خواهد افتاد ٥٢ لیس وراء عبادان قریة فرزند ازین ماجرا در توهم نیفتی که عقاد در تسکار آمد شوق سعی
بعد وراء الوراء ثم وراء الوراء یعنی حق تعالی هنوز وراء الوراء پس وراء الوراء است این وراء ثبت
بسبب حجاب ست چه حجب تمام مرتفع گشته بلکه باعتبار ثبوت عظمت و کبریا ست که مانع ادراک ست
سبحان اقرب من کل اقرب فی الوجود وابعد من کل بعید فی الوجدان یعنی حق تعالی در وجود قریب تر ست و در ادراک بعید تر یعنی کمل مراد آن
است که درون سرادقات عظمت و کبریا بطفیل انبیا علیهم السلام بیشتر ان اجداد بلند و هم بارگاه
ساز ند و دل محرم اسرار این معامله مخصوص بهیئت وحدانی انسان ست که از مجموعه عالم خلق و عالم امر است
در ذات متصف و در انحصار وطن سیر عنصر خاک ست کمالات این مقام مخصوص بهیئت وحدانی ست آنچنین
است در لیلة القدر بعد هزار ها ساله پیدا می شود و ظهور سرادقات عظمت و کبریا متعلق بحقیقت کعبه ربانی
حقیقت محمدی فرمایند بعد از مرتبه علیا و صرف که آن را این فقیر حقیقت کعبه ربانی یافته مرتبه الیست بس
عالی که حقیقت قرآن ست کعبه بحکم قرآن قبله آفاق شده حضرت سیف الدین می فرمودند که علامه الشان
انوار قرآن مجید عالم را در دل نقلی بر باطن عارف ست گو یا کریمه انا سنلقی علیک قولا ثقیلا بر ستیکه
مر نوازل کلیم کلام ثقیل ایما به این معرفت دارد حضرت مجدد می فرمایند که فوق این مرتبه مقدسه مرتبه الیست
بس عالی که حقیقت صلوٰة ست تواند بود که ایما باین حقیقت صلوٰة رفته باشد آنچه در قصه معراج آمده که
قف یا محمد فان الله یصلی یعنی باش ای محمد که خدا نماز می گذارد یعنی عبادتی که شایان تجرد و تنزه بود
مگر از مراتب وجود صادر گردد ٥٥ فهو العابد و هو المعبود درین مرتبه کمال وسعت و امتیاز بیچون ست

حقیقت کعبه

همچو سبزه پامال رو ئیده ایم * بعد ازان اگر عنایت شامل حال صوفی شود ازان جا عروج واقع شود بمتابعت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دخول در دائرهٔ اسماء و صفات میسر گردد که اصل این دوائر ظلال ست و سیر دران واقع شود سیر فی الله خواهد بود و شروع در ولایت کبری خواهد بود که ولایت انبیا علیهم السلام ست دیگران را بتبعیت این دولت رسیده هر که را رسیده نهایت عروج لطائف پنجگانه عالم امر نهایت این دائره ست بعد ازان بمحض فضل الهی حاصل ست اگر ازین مقام عروج واقع شود سیر دائره حصول اینها خواهد بود اگر گذشت آن دائرهٔ اصول و بعد از طی آن دائرهٔ فوقانی ظاهر میشود حضرت مجدد الف ثانی میفرمایند که چون عین قوسی ظاهر نه شده بهمان قوس اختصار کرده اند درین سیر سیر خواهد بود که بران اطلاع نه بخشیدند و این اصول سه گانه اسماء و صفات که مذکور شدند مجرد اعتبارات اند در حضرت ذات تعالی و تقدس حصول کمالات این اصول سه گانه مخصوص بنفس مطمئنه است و حصول اطمینان نفس بعد درین موطن میسر گردد و درهمین مقام شرح صدر حاصل می شود و سالک باسلام حقیقی مشرف میگردد و نفس مطمئنه بر تخت صدر جلوس می فرماید و بمقام رضا ارتقا می نماید این موطن منتهای ولایت کبری انبیاست حضرت مجدد می فرمایند که چون سیر تا این جا رسانیدم متوهم شدم که کار تمام شد ندا آمد که این همه تفصیل اسم الظاهر است شد که یک بازوی طیران ست و اسم الباطن متعلق از مبادی تعینات ملأ اعلی ست و شروع درین سیر نمودن قدم نهاد در ولایت علیا ولایت ملائکه حضرت مجدد میفرمایند که بعد از حصول دو جناح اسم الظاهر و اسم الباطن چون به طیران واقع شد معلوم شد که ترقیات بالاصالت نصیب عنصر ناری ست و عنصر هوائی و عنصر آبی ملائکه را ازین عنصر سه گانه نصیب ست چنانچه وارد شده که بعضی از ملائکه از نار و ثلج مخلوق اند و تسبیح شان سبحان من جمع بین الثلج والنار ست و فوق آن بفضل الهی چون سیر واقع شود شروع در کمالات نبوت خواهد بود حصول این کمالات مخصوص انبیاست علیهم السلام و ناشی از مقام نبوت ست کمال تابعان انبیا را نیز به تبعیت ازان کمالات نصیب ست و درمیان لطائف انسانی حظ وافر ازین کمالات به عنصر خاک ست و سائر عناصر و لطائف عالم خلق و عالم امر تابع آن هستند و چون این عنصر مخصوص به بشر ست خواص بشر از خواص ملائکه افضل گشتند کمالات جمیع ولایت صغری و کبری و علیا همه ظلال کمالات نبوت

ولایت کبری

نبوت و رسالت و اولو العزم مشرف شده بر آن حضرت ظاهر شد که تعین اول تعین وجودی ست که رب
ابراهیم خلیل الرحمان ست و مرکز که اشرف و اسبق اجزای او ست حقیقت محمدی ست بعد ازان بر آن حضرت
ظاهر شد که تعین اول صفت حب ست محیط دائره خلت ست که مبدء تعین خلیل الرحمان ابراهیم علیه السلام ست
و مرکز محبت ست چون بمرکز رسیده شود آن هم دائره ظاهر می شود که محیط آن محبت صرفه ست که مبدء تعین
موسی کلیم الله است علیه السلام و مرکز آن محبوبیت ست که مبدء تعین رسول کریم ست صلی الله علیه وسلم
و آن مرکز چون دائره ظاهر میشود محیط آن ممتزج است و مرکز آن محبوبیت صرفه دران حقیقة اتفاق اوست
معامله محبوبیت ممتزجه باسم مبارک محمد تعلق دارد و محبوبیت صرفه باسم مبارک احمد صلی الله علیه وسلم پس
برائی سرور کائنات دو ولایت ست ولایت محبوبیت ممتزجه که آن را حقیقة محمدیه گویند و ولایت محبوبیت
صرفه که آن را حقیقة احمدیه گویند و همین تعین اول ست فوق آن لاتعین ست که در آن سیر قدمی را گنجایش
نیست و ترقی فوق تعین اول که حقیقة احمدی ست ممکن نیست لیکن قریب مرض موت در آخر عمر حضرت مجدد
رضی الله عنه را بتبعیت و طفیل رسول اکرم صلی الله علیه وسلم ترقی ازان جا که واقع شده سیر نظری بود نه سیر
قدمی حضرت عروة الوثقی میفرمایند که این معنی ازان حضرت مجدد در همان مجلس استفاده نموده **سوال**
وجه تعارض کشف اولیا و کشف حضرت مجدد در تعین اول چیست **جواب** حضرت مخدومی فرمایند که ظل
شئی بسیط ست که خود را باصل شئی وانماید و سالک را بخود گرفتار می سازد پس اکابر در تعین ظل تعین اول الله
که در وقت عروج سر عارف بر اصل تعین اول که تعین حبی ست ظاهر گشته **سوال** علم از صفات حقیقیه ست
و حب از صفات اضافیه و وجود بر حب اسبق ست چه حب فرع وجود ست آنها را ظل تعین حبی گفتن راست
نباید **جواب** علم از صفات حقیقیه است داخل مرتبه لاتعین ست و مبادی تعینات همه اعتبارات ست
اول اعتبار یکه ظهور آمد حب ست اگر حب نبودی هیچ مخلوق نه شدی و در حدیث قدسی آمده کنت کنزا
مخفیا فاحببت ان اعرف اعتبار ثانی وجود ست که مقدمه ایجاد ست تعین وجودی گویا ظل ست تعین حبی را
حق تعالی صفات خود را و کمالات خود را و هم ذات خود را میدانند پس صفات حق تعالی که در مرتبه علم اند
دائره ولایت کبری و لایت علیاست و ظلال آن صفات ولایت صغری و دائره چون که در مرتبه علم ست

حضرت عروة الوثقی می فرمایند که استلذاذیکه در حین ادای صلوٰة ست نفس را دران حظی نیست و در عین التذاذ در ناله و فغان ست و رتبه نماز در دنیا رتبه رویت ست در آخرت حضرت مجدد می فرمایند که دولت رویت که سرور عالمیان را در شب معراج در بهشت میسر شده بود در دنیا در نماز میسر می شد و لهذا فرموده الصلوٰة معراج المومن[له] و فرموده اقرب ما یکون العبد من الرب فی الصلوٰة حضرت عروة الوثقی می فرمایند هر چند در دنیا رویت نیست اما کالرویت ست یعنی در نماز حضرت مجدد می فرمایند مرتبه مقدسه که فوق حقیقت صلوٰة ست استحقاق معبودیت صرف ست و آن فوق را ثابت ست و در آن موطن وسعت نیز کوتاهی می نماید اگرچه چون باشد اقدام تحمل انبیا و اکابر اولیا علیهم السلام را سیر تا نهایت مقام حقیقت صلوٰة ست و فوق این مقام معبودیت صرف ست که هیچ کس را از ان دولت میسر نیست لیکن الحمد لله سبحانه که نظر را از ان جا منع نه فرموده اند ولیکن برای استعداد کمالیتش داده مصرعه بلا بودی اگر این هم نبودی چه و حقیقة کلمه لا اله الا الله درین موطن متحقق می گردد و معنی لا اله الا الله نسبت بحال مبتدیان لا معبود الا الله چنانچه در صریح معنی این کلمه قرار یافته و لا موجود و لا وجود و لا مقصود گفتن نسبت متعدیان است و لا مقصود نوق لا موجود و لا وجود و لا معبود الا الله در همین مقام ترقی در نظر و حدیث بصر و البسة العبادت صلوٰة ست به عبادت دیگر مگر در تکمیل صلوٰة مدد فرماید و نقص آن را تلافی کنند.

فصل در ولایت صغری اکثر اولیا که سوای یک مقام ولایت که حضرت مجدد رضی الله عنه آن را ولایت صغری نامند چون دیگر مقام ثابت نمی کنند تعین اول که آن را بوحدت تعبیر می کنند و مرتبه اجمال و حقیقت محمدی گویند و تعین ثانی که بوحدانیت تعبیر می کنند و مرتبه تفصیل و حقائق ممکنات می گویند و در همان مقام اثبات می نمایند و حضرت مجدد رضی الله عنه می فرمایند که ولایت صغری دائره ظلال حقائق ممکنات ست سوای انبیا و ملائکه علیهم السلام حقائق انبیا یعنی مبادی تعینات آنها نفس صفات ست که بولایت کبری تعبیر کرده ست و حقائق ملائکه بولایت علیا تعبیر کرده فرق بین الولایتین سابق مذکور گردید و لفظ اعلی از ولایت کبری حقیقة محمدی گفته که آن را الصفة العلم یا شان العلم تعبیر فرموده اند این مکشوف آن حضرت پیش از وصول بکمالات نبوت بود بعد از ان که بکمالات

هدایت خلق در هر قرن و هر قریه انبیا مبعوث میشدند حق تعالی می فرماید وَاِنْ مِّنْ اُمَّةٍ اِلَّا خَلَا فِیْهَا
نَذِیْرٌ یعنی نبود هیچ شهری مگر آنکه گذشت در وی پیغمبرے و بعضے از انها مرتبه رسالت
میرسیدند چنانچه در حدیث ست عدد انبیا یک لکھ و بیست و چهار هزار و عدد رسل سه صد و
سیزده ست و بعد هزار سال یا قریب آن پیغمبری اولوالعزم مبعوث میشدند بعد هزار سال از آدم
نوح علیه السلام و همچنین بعد او ابراهیم و بعد او موسی و بعد او عیسی علیه السلام و بعد او محمد رسول الله صلی الله
علیه وسلم خاتم النبیین شدند بعد وفات او اولیا امت او در هدایت خلق نیابت آن حضرت کردند
رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود العلماء ورثة الانبیاء یعنی علما وارثان پیغمبران اند
و در میان آنها بعضے مثل رسولان در میان انبیا بر سر هر صد سال مزید فضل امتیاز یافته و تجدید
کرده ابوداؤد وغیره از آن حضرت علیه السلام روایت کرده اند ان الله یبعث لهذه الامة
علی راس کل مائة سنة من یجدد لها امر دینها یعنی حق تعالی مبعوث خواهد کرد درین امت بر
هر صد شخصے را که تجدید دین کند و چون هزار گذشت و نوبت اولوالعزم رسید حق تعالی موافق
عادت قدیم برای هزاره دوم مجددی پیدا کرد که در سائر اولیا مجددان مثل اولوالعزم باشد
در انبیا و رسولان و او را از بقیه طینت رسول کریم صلی الله علیه وسلم آفرید و این مقامات و کمالات
داد که کسی ندیده بود و بطفیل او این کمالات در آخر زمان شائع و جلوه گر گردانید از ابن امام جعفر
صادق رضی الله عنه روایت میکند او از پدر و جد خود رضی الله عنهم که رسول الله صلی الله علیه
وسلم فرمود ابشروا و ابشروا انما مثل امتی مثل الغیث لا یدری آخره خیر ام اوله او کحدیقة
اطعم منها فوج عاما ثم اطعم منها فوج عاما لعل آخرها فوجا ان یکون اعرضها عرضا و اعمقها عمقا
واحسنها حسنا یعنی خوشی دهید و خوش باشید بدرستیکه حال امت من مانند حال باران
ست دریافته نمی شود که آخر آن بهتر ست یا اول آن یا حال امت من مانند باغ ست خورانیده
می شوم من از آن باغ قسمی از میوه سالی و قسمی میوه سالی دیگر شاید که قسم آخر آن پهناور تر باشد در
پهناوری و عمیق تر باشد در عمق و خوب تر باشد در خوبی اخرجه رزین در کتاب الزهد بیهقی آورده

وصول بان کمالات نبوت وکمالات رسالت وکمالات اولوالعزم ست وحقیقت قرآن وحقیقت صلوٰة ومعبودیت صرفه اعتبارات اند نفس الامری خارج از مرتبه علم که آن را وجود نفس الامری است متلازید در خارج موجود ست و وجود او امری ست اعتباری که در خارج موجود نیست اما نه اعتباریکه موقوف بر اعتبار معتبر باشد بلکه نفس الامری ست چنانچه حضرت مجدد رح بطور سوال وجواب فرموده اند **سوال** تعین اول وجودیست و وجود او در خارج موجود نیست نزد این بزرگواران چیزی بجز ذات خدای تعالی موجود نیست و در آن خارج از تعینات وتنزلات نامی ونشانی نه و اگر ثبوت علمی گوییم لازم آید که تعین علمی او و سابق باشد بآن خلاف مقدور ست **جواب** امر ثابت ست اگر ثبوت خارجی گوییم بآن معنی که او در آن علم او راهم ثبوتی ست گنجایش دارد والله سبحانه اعلم حضرت عروة الوثقی می فرمایند که باید دانست که معنی تعین اول وتعین ثانی آن نیست که حق تعالی تنزل کرده حسب شد یا وجود شد بلکه معنی آن ظهور ست که لائق ست منزه ومناسب کلام انبیاست علیهم السلام یعنی صادر اول رسول فرموده صلی الله

علیه وسلم اول ما خلق الله نوری

فصل باید دانست که در هر مقام ولایت وکمالات نبوت ورسالت وحقائق صوفی را دو حالت ست یکی انقطاع از خلق وتوجه بسوی حق بمقتضای وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا یعنی یاد کن نام پروردگار خود را ومنقطع شو از غیر او بسوی او منقطع شدنی ودوم رجوع عن الله بالله یعنی باز تجدید مناسبت بخلق که از لوازم مقام تبلیغ وارشاد ست حق تعالی می فرماید وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا یعنی اگر رسول را فرشته کردمی هم بصورت مردی کردمی اگر فرشته را به پیغمبری می فرستادم او را بصفات آدمیان می ساختم تا درمیان مفیض ومستفیض مناسبت باشد که بی مناسبت اخذ فیض نمی شود در حالت اولی در نظر کشفی چنان می نماید که گویا از جناب حق بسوی خلق می آید درین حالت صوفی تمکین میشود و هر قدر که نزول اتم باشد فیض او در عالم بسیار سرایت میکند **فائده** خواندن سوره سبح اسم در عروج تاثیر دارد

فصل این همه مقالات در عروجات که درمیان آمده بعد هزار سال حق تعالی به مجدد الف ثانی عطا کرد کسی از اولیاء سابق آن لب نه کشوده این همه مبنی بر آن ست که درمیان امم سابقه اے

رسول کریم صلی الله علیه وسلم یک یک را از ازواج مطهرات بعد فتح خیبر در سالی هشتاد وسق جو
وخرما میدادند و در ملک خود یک درهم نگاه نمی داشتند و از کسب حلال خورده باشند و در بیع و شرا وغیره
حقوق رعایت مسائل فقه لازم گیرند و از شبهات پرهیز نمایند و در ادای حقوق الناس سعی بلیغ نمایند اگر در
ادای حقوق الله تقصیر واقع شود امید مغفرت بشفاعت رسول کریم صلی الله علیه وسلم و پیران عظام قوی ست
اما حقوق الناس در بخشش نمی آیند و نکاح سنت پیغمبر آن ست اما اگر ادای حقوق آن نتواند کرد درین زمانه
بخوف فوت اکثر فرائض و سنن ازان باز ماند بهتر باشد درین باب کلامی مختصر نوشته شده تفصیل آن از کتب
فقه و حدیث باید جست بعد ادای فرائض و واجبات و اجتناب از مکروهات و مشتبهات هر صوفی لازم ست
که اوقات به ذکر الهی معمور دارند و در بطالت نه گذارند و در حدیث آمده که اهل جنت حسرت نه کنند مگر بر ساعتی که
ذکر خدای تعالی نکرده باشند پس از فنای نفس بکثرت نوافل و تلاوت قرآن ترقی در قرب دست دهد
حق تعالی می فرماید لَا یَمَسُّهٗ اِلَّا الْمُطَهَّرُوْنَ یعنی قرآن را بدون پاکی مس نه کنند چنانچه طهارت ظاهری شرط
نماز ست بدون طهارت از رذائل نفس برکات نماز و تلاوت حاصل نتوان کرد چنانچه در ظاهر از کفر بکلمه
لا اله الا الله است همچنین از کفر باطنی از کلمه لا اله الا الله می شود رسول کریم می فرماید جددوا ایمانکم یعنی
ایمان خود را تازه کنید مردم پرسیدند چگونه ایمان را تازه کنیم فرمود تکرار کلمه طیبه لا اله الا الله جمیع مشائخ
سلاسل برای مریدان همین ذکر لا اله الا الله مقرر داشته اند بعضے جهر می گویند و ازان می جهند و
نقشبند ذکر جهر را بدعت دانسته اند ذکر خفی اختیار کرده اند پس برای فنای قلب وغیره لطائف عالم امر
ذکر لا اله الا الله بحبس نفس مفید می دانند و دم را زیر ناف بند کرده کلمه لا را از خیال از ناف تا دماغ و کلمه اله را
از دماغ بر دوش راست تا لطیفه روح که زیر پستان راست ست فرود می آرند و کلمه الا الله را بجانب قلب
که زیر پستان چپ ست ضرب می کنند این چنین بملاحظه معنی که هیچ مقصود نیست جز ذات پاک او برعایت
طاق بعمل می آرند و این را وقوف عددی گویند این عمل خواجه عبد الخالق غجدوانی را از حضرت خواجه
کائنات رسیده و برای فنای نفس تکرار کلمه طیبه بملاحظه معنی به زبان مفید ست که نفس از عالم خلق ست
و بعد حصول فنای نفس در مقام کمالات نبوت و فوق آن ترقی بتلاوت قرآن و کثرت نماز ست چنانچه

وهمچنین از ابن عباس مرویست که رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم من تمسک بسنتی
عند فساد امتی فله اجر مائة شهید - یعنی هرکه لازم گیرد سنت مرا در فاسد شدن امت
من او را ثواب صد شهید باشد ازین احادیث معلوم میشود که بعضی مردم در آخر زمان باشند که در
علم وکمالات شان پهناورتر وعمیق‌تر ونیک‌تر باشند از دیگران وهرکه سنت را محکم گیرد در زمان فساد
امت وغلبه کفر ومعاصی ورا ثواب مر او صد شهید باشد والله اعلم

خاتمه در سلوک نقشبندیه

جمیع مسلمانان را عموماً وصوفیان طریقه نقشبندیه را که بنای طریقه شان منحصر است بر اتباع سنت
لازم است که خدمت فقه وحدیث نمایند تا فرائض وواجبات ومحرمات ومکروهات ومشتبهات و
سنن پیغمبر صلی الله علیه وسلم در عبادات وعادات در یابند وبعد ازان در اتباع سنت کوشند
خصوصاً در اتباع فرائض وواجبات وپرهیز کردن از مکروهات ومشتبهات رعایت سنت محکم گیرند
در طهارت بدن وثوب ومکان وسائر شرائط نماز احتیاط کلی نمایند اما در طهارت ظاهری بمرتبه وسواس
نرسانند که مذموم است ونماز پنجگانه در مساجد بجماعت گذارند بقسمیکه تحریمه اولی فوت نشود وکثرت جماعت
وبهترین کسان را امام طلب نمایند در حدیث آمده الامام ضامن یعنی نماز مقتدی در ضمان نماز امام است
پس هر قدر که امام کامل تر باشد نماز کامل تر میسر میشود وجمعه از دست ندهند وجمیع سنن وآداب
نماز را بنیک رعایت کنند ونماز با طمینان تمام گذارند وقرآن بتصحیح وتجوید وحسن صوت بی تغنی بخوانند
ونماز را در اوقات مستحبه ادا کرده باشند وسنن راتبه که دوازده رکعت اند ونماز تهجد که آن هم سنت
موکده است از دست ندهند وروزه ماه رمضان المبارک باحتیاط ادا کنند واز سخن لغو یا گناه یا
غیبت ثواب روزه از دست ندهند ونماز تراویح وختم قرآن واعتکاف عشره اخیره ماه رمضان لازم
گیرند ولیلة القدر را جویان باشند واوقات ذکر را معمور دارند واگر مالک نصاب نامی باشند
ادای زکوة فرض است لیکن درین باب سنت آن است که زیاده از حاجت ضروری مال نگاه ندارند

یار بد بدتر بود از مار بد ٭ مار بد تنها همی بر جان زند ٭ یار بد بر جان و بر ایمان زند ٭ الحمد لله رب العالمین وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد وآله واصحابه اجمعین اللهم ارزقنی حبک وحب من یحبک وحب عمل یقربنی الیک آمین آمین۔

بعد اختتام این عجاله نافعه بمقتضای بعض مصالح چنان مناسب نمود که مکتوب سی و پنجم از مجموعه مکاتیب حضرت جامع علوم باطنی وظاهری شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری قدس سره ضمیمه کرده شود که مشتمل بر بعض فوائد عظیمه وعقائد مهمه است و شیخ موصوف از اکابر اولیاء هندوستان است ودر فروعات حنفی المذهب بود و تفصیل کمالاتش بوجه شهرت مستغنی از بیان است کتاب سنوات الاتقیاء واخبار الاخیار وغیره کتب تذکرهٔ اولیاء بذکر محامدش مملو ورسنه هفتصد و چهل بر حمت حق پیوست

مکتوب شیخ شرف الدین یحیی منیری

بسم الله الرحمن الرحیم

برادرم شمس الدین سلمه الله تعالی۔ بدانکه حج عبادت بدنی ست ومالی واین طائفه را در حج سرها وکارهاست و بحقیقت زیارت کعبه معظم چون زیارت کننده خداوند ست جل وعلا وکرامت زیارت کننده از لوازم کرم ست ومقصود ومراد طالبان از حج خانه خداوند است نه خانه اما خانه در میان بهانه است سلطان العارفین قدس الله سره گفته چون بحرم رفتم وجمال کعبه دیدم با خود گفتم من از جنس این خانه بسیار دیده ام مرا خداوند خانه باید باز گشتم سال دوم چون بحرم رسیدم چشم ضمیر بگشادم خداوند خانه را دیدم وخانه را گفتم در عالم الوهیت مشارکت در نه گنجد ودر عالم وحدانیت رحمت دوئی نه محبوب دخانه وشن به ماشد آنکه دو بیند ملحد بود من که بینم چگونه ملحد باشم در حال باز گشتم در سال سوم چون بحرم رسیدم لطف محبوب مرا در بر گرفت وپردهٔ عزت از بصر بصیرتم بر گرفت شمع معرفت در دلم برافروخت وهستی مرا بانوار تجلی بسوخت واین خطاب بسرم رسانید مدامت زائری حقا فحق علی المزور اکرام زائره بیت تا چشم برگشادم نور رخ تو دیدم ٭ تا گوش برگشودم آواز تو شنیدم ٭ چون محبان صادق را حال آن خانه را از محبوب نشان نشانی ست چه کنند دل خود را تسلی دهند چنانکه گفته اند من منع النظر یتسلی بالاثر مرکوار دیدن جمال دوست ممنوع بود بر آستان محبوب خود را تسلی دهد مجنون گرد خانهٔ لیلی هر صبح وشام گشتی وخاک در ودیوار بوسیدی وگفتی شعر اطوف الی جدار دیار لیلی اقبل ذا الجدار وذا الجدارا ٭ فما حب الدیار شغفن قلبی ٭ ولکن حب من سکن الدیارا ٭ جبین نیاز بر خاک آستانه می مالید ودر دل می مالید وامید میدارند تا از دیدن خانه بدیدن جمال خداوند خانه رسند واز نشان بعیان مشرف شوند گفته اند چون محب بداند که مقصود وی از ان در برخواهد آمد ومطلوب وی را از آن در برخواهد آمد اگر در بت مقامی که وی را ورد ارفنا خواهد بود ملحد از آن در بر چیره نداکنند در در هر که خواهی رو وبسوی هر که خواهی رو اگر پای کلیم گیری وست دگیرد واگر سر بقدم مسیح نهی بدید هر که را جان می باید در یاد در را گیر ودر هر که را جهان می باید سر در پای او آور وسر آئین معنی در سخن حضرت با سید مختار صلی الله علیه وآله وسلم رفته است حقه سر ورة خیر من الدنیا وما فیها حج بسیار پسندیده بهرار دنیا وانچه در دنیاست چون ثنت دل از مهر اهل وفرزند بیاموزد و بدرگاه آید چون بعد خدا

پالا در میان مقامات مذکور شده شخصی از پیغمبر صلی الله علیه وسلم همسائگی او در بهشت طلب کرد فرمود که
چیزی دیگر طلب کن آن شخص گفت که من همین میخواهم آن حضرت فرمود پس مدد کن مرا بر نفس خود
از کثرت سجود و کثرت مراقبه هم از برای مبتدی مفیدست و هم برای منتهی حضرت خواجه نقشبند رضی الله
عنه می فرمایند که صوفی بکثرت مراقبه مراتب ولایت می تواند رسید مبتدی را اول مراقبه ذات مستجمع
جمیع صفات کمال میفرمایند چون آن را از آن مراقبه جمعیت دست دهد مراقبه معیت و ملاحظه قوله تعالی
وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ. یعنی خدا با شماست هر جا که باشید می فرمایند و بعد فنای قلب مراقبه اقربیت معه ملاحظه
و ملاحظه نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ یعنی خدا نزدیک تر است بسوی او از رگ گردن و بعد فنای
نفس مراقبه محبت و ملاحظه يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ. می فرمایند یعنی خدا دوست می دارد او را و او دوست
می دارند خدا را چون فنای اتم دست دهد در کمالات نبوت و فوق آن مراقبه ذات بحت مواظبت نماید
بعد فراغ از ذکر و فکر و فرائض و نوافل اگر مصاحبت و مکالمت با علمای متقیان و صلحا دست دهد غنیمت
داند بشرطیکه علما از مصاحبت دنیا داران مجتنب باشند و اگر صحبت صلحا میسر نشود تنها نشستن یا بخواب
رفتن خوب ست العزلة خير من الجليس السوء والجليس الصالح خير من العزلة یعنی گوشه نشینی بهتر ست
از همنشین بد و همنشین نیک بهتر ست از عزلت صحبت و مخالطت جهال و فساق و کسانی که در دنیا بیشتر
انهماک دارند کارخانه باطن را خراب میکنند خصوصا در حق صوفیان مبتدی سخت مضرست که آب ادرک را
نجاست پلید کند و همنشینی با صوفیان و صاحبدلان و اولیاء الله از ذکر و عبادت الهی هم مفیدتر ست صحابه
با هم میگفتند اجلس بنا نؤمن ساعة یعنی با ما نشین که ایمان تازه کنیم مولوی روم می فرماید بیت
یک زمان هم صحبت با اولیا * بهتر از صد سال بودن در تقا * و حضرت خواجه احرار فرموده بیت
نماز را بحقیقت قضا بود لیکن * نماز صحبت ما را قضا نخواهد بود * مردی دیگری را گفت که با بایزید صحبت
می دار آن شخص جواب گفت که من صحبت با خدا دارم آن مرد گفت که صحبت داشتن با بایزید بهتر ست از
صحبت داشتن با خدای تعالی یعنی تو بقدر نسبت خود موافق حوصله خود فیض و برکت از جناب الهی میگیری و از
در صحبت بایزید موافق علو مرتبه او توفیق فیض خواهد رسید **مثنوی** دور شو از اختلاط یار بد *

زهد و مشقت شدید حاصل کند، مید هر آئینه لذت یافت حاصل کند وی را چنان بود که همه لذات دنیوار. آن رحمت نماید، اگر درین
حال نسیم عنایت در وزیدن آید و حجاب وجود سالک از پیش بر آید لعرش که کعبه دلهاست مکاشف شود و چون عرش بال قدسی گرد عرش
مجید طواف کردن گیرد درین مقام آن لذات یابد که لذات بهشت را نشاید که در مقابله آن لذت خوانی و اگر خواهد لطف سرش از مکونات
در گذرد و از محسوسات و معقولات در گذرد و سیادت دیدار محبوب سعید گردد و حالتش از ادراک عقول و اوهام بعید گردد پس برین
معنی تحفه سرور ته خیر من الدنیا و ما فیها باشد و خیر من العقبی ایضا توان گفت و اینچه حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم فرموده است
تحفة مبرورة مالها جزاء الا الجنة نیز مبرورة آخر هر بهشت است یعنی چون محب و عشق دیدار محبوب از ازل دو فریند برخاست و جان و دل
در میان نهاد مطلوبش هر آئینه بخلعت رضا و تشریف لقا مشرف گرداند که همه ایشان است که اگر نه آن بودی که محبان در بهشت
وعده دیدار است هرگز ذکر بهشت در ضمیر مهر طالبان نگذشتی و هیچکس از ایشان در بهشت قدم در نهادی و بهشت آن ای برادر
بهشت صدسی است که در رضاء محبوب در آن است خواص بلند همت که در دریای محیط فرو روند در جز لؤلؤ بنا بود بسیار محققی لطف است
رباعی شرتی وصل را بهشت حسی ست * در ره عاشقان بهشت بسی ست * بردستان خود بهشت و در برین بیست
تا نیز مرغ و دام و دانه یکی ست * آن مرغ عالی در هوای هویت برامید قرب حضرت صمدیت می پرد تا مرغ در هوا باشد وی را مرغ و آ
دانه و دام از کجا تا حاصل الامر اینجا که کر محبت و شوق رود حدیث بهشت و رحمت دوزخ چه کند محمد بن فضیل رحمة الله علیه گوید عجبا از آن
دارم که اندرین دنیا خانه وی طلبید خرابه اند در دل مشاهده وی طلبید آن جا که تا شاید باشد که می باید اما مشاهده لا محاله تاکر زیارت نکنی که مشاهد و نظر
باشد فرا یضه بود پس زیارت دلی که روزی ده وشه صد و شصت بار نظر باشد او تفرقه فریضه بود اکمون حال دولت ما در دا و نه زیارت جا
و نه زیارت دل حاک معصیت بر فرق باید ریخت و بر شقاوت و ادبار خود باید گریست و این جمله و قدر مرد باید نیست خوش گفته است
بیت من چه صبح طرب دل طالب شبهای غم * در روز بیا در را در راه که مقبل کنم * از خود و از طاعت خود منکر باش ایمان خود را خطر با
یعنی عبادت خود را بیت نیست محو و خود را نمرده و دعوی تصور کی جاز دعوی دور باش که اساده عزت و لومیت بباطیت که هر که سجاشید
آن بساط سید همه دعوی باشد بیع همه سرمایه اش قرور بحث و همه حسنانش زنگ ضلالت گرفت و همه طاعتش ما معاصی بار آمد اگر صبح جهات نشست
گنگ گردد و اگر علم عالم ست جاهل گردد و چون در عظمت و عزت بی نیاز او نظر کنی همه موجودات عدم نبی دیو لسلطان عزت و قدرت او نگری
معدومات را موجودات یابی اگر خواهد و هر لحظه صد هزار چون محمد صلی الله علیه سلم بیافریند و برسانی الصاس با ایشان مقام قاب قوسین بد و جلا
از دور ده نیاورده گردد و اگر خواهد در هر لحظه صد هزار چون فرعون بیافریند با دعوای انا ربکم الاعلی کند در جمال و کمال او دره کم نگردد و اگر خواهد هر چه
در روی زمین کافری و مشرکی ست در دریای رحمت غرق کند در صفت قهر او دره کم نگردد و اگر خواهد هر چه در عالم نبی و ولی همه را در یک سلسله
فرو کشیده و جاله ادیجلد ادر عذاب الیم بدار دار وسعت رحمت وی دره کم نگردد و ای برادر اسحاکه قدرت و عظمت او علم زبد مکونات و مقدورات
محلوقات آن جا خطر کی که کو دکی خود را بر سیر شیان فرستاده بود و چون شا نگاه بجانه باز آمد او را پرسید امروز ایستاده چه آموختی گفت الف بیم مدد والسلام

الحمد لله و المنة که کتاب فوائد انساب ها دی سالکین و ارشاد الطالبین از قاضی ثناء الله پانی پتی رحمة الله علیه
بتاریخ ماه جون ۱۸۹۹ع از اهتمام احقر انام محمد عبید الاحد عفی عنه در مطبع مجتبائی واقع دهلی طبع گردید.

اشتہار

یہ کتاب حضرت قاضی ثناء اللہ صاحب رحمہ اللہ پانی پتی کی تصنیف سے ہے اور علم سلوک میں یہ کتاب نادر الوجود ہے۔ چونکہ ایک عرصہ سے یہ کتاب کمیاب ہوگئی تھی اور ہر دیار و امصار سے طالبوں کی خواہش یومًا فیومًا روز افزوں تھی اس واسطے مطبع نے صاف و پاکیزہ اور عمدہ تقطیع پر باہتمام صحت طبع کیا ہے۔ جس صاحب کو جسقدر نسخے مطلوب ہوں مطبع ہذا سے طلب فرمائیں۔

اور

ہر قسم کے قرآن شریف حمائل سادہ۔ مترجم (اسی مطبع کی مطبوعہ حمائل شریف معرّی و مترجم ایک ایک اشرفی۔ فی غلطی انعام والی اور دلائل الخیرات اور مجموعۂ وظائف بصورت حمائل و کتب تصوف۔ و لغات۔ و طب۔ و نیز کتب مصنفہ حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی و حضرت شاہ ولی اللہ و مولوی محمد قاسم صاحب رحمہم اللہ و مولوی نذیر احمد صاحب و مولوی الطاف حسین حالی و مولانا شبلی

و دیگر کتب مطبوعہ

مصر بمبئی۔ کلکتہ۔ لکھنو۔ کانپور۔ آگرہ۔ میرٹھ۔ دہلی وغیرہ و کتب متفرقہ نایاب زمانہ بھی بجہت فروخت موجود ہیں اور اسی مطبع مجتبائی دہلی سے نقد قیمت آنے پر بکفایت مل سکتی ہیں

العبد

محمد عبدالاحد پروپرائٹر مطبع مجتبائی دہلی